

خاورمیانه شمالی: سازه‌ای جدید برای همکاری در شبکه منطقه‌ای خاورمیانه

ابراهیم عباسی^{*۱}



فصلنامه علمی پژوهشی
سیاست جهانی،
دوره سوم، شماره اول،
بهار ۱۳۹۳

چکیده

تحولات هزاره سوم اقتضاء می‌کند، مناطق مختلف جهان از جمله خاورمیانه در پرتو تحولات جدید به بازخوانی روابط خود بپردازند. نگرش شبکه‌ای و سازه‌های درونی آن و الگوی سامانه منطقه‌ای این امکان را فراهم کرده تا بتوان مرزبندی‌های سنتی را در درون یک منطقه به هم ریخت و به تقسیم بندیهای نو در مناطق دست یافت. پرسش اصلی این است که در پرتو الگوی نظری شبکه و سامانه منطقه‌ای چه سازه‌ای جدیدی می‌توان در خاورمیانه تعریف کرد؟ در پاسخ این فرضیه طرح شده است که در پرتو این الگوها، تقسیم بندی سنتی در خاورمیانه تغییر کرده و این منطقه در ارتباط با مناطق دیگر، سازه‌های جدیدی را برای خود تعریف می‌کند. یکی از مهمترین سازه‌هایی که در این نگرش خوشه نامیده می‌شود خاورمیانه شمالی، متشکل از ایران، ترکیه، عراق، افغانستان و پاکستان است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد با تحولات جدید در افغانستان و عراق، موقعیت ژئوپلیتیکی این حوزه بهبود یافته و باعث توسعه روابط درون منطقه-ای شده است. متغیرهای داخلی (ثبات، نوسازی، دموکراتیزاسیون، نوع نظام سیاسی) و درون خوشه‌ای (هویت مشترک شناختی و تاریخی، پیمان‌های منطقه‌ای دوجانبه و چندجانبه، بحران‌های مشترک ناشی از تهدیدات قومی، مهاجرت و بنیادگرایی اسلامی، اقتصادهای درون خوشه‌ای مکمل) باعث اهمیت خاورمیانه شمالی شده است. مباحث نظری، خاورمیانه شمالی و پتانسیل و عناصر مشترک این خوشه، ساختار پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: شبکه، خاورمیانه شمالی، سامانه منطقه‌ای.

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز

* نویسنده مسؤول، ایمیل: E.abbassi.ir@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۸

فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۳، صص ۱۵۹ - ۱۱۵

مقدمه

دگرگونی‌های ساختاری در روابط بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد و یازدهم سپتامبر، جهان را وارد مرحله انتقالی با ویژگی‌های تازه کرده است. این تحول باعث شده تاهمکاری‌های منطقه‌ای در نقاط گوناگون جهان اهمیت بیشتری پیدا کند. به گونه‌ایکه موفقیت درایفای نقش موثر و سازنده در مناطق پیرامونی هرکشور را می‌توان مقدمه ورود موفقیت آمیز آن کشور در عرصه جهانی به حساب آورد. تحولات منطقه‌ای و جهانی فوق، باعث تغییر در اهمیت برخی مناطق جغرافیایی و ساختاربندی آن شده است. از جمله این تغییرات، اهمیت منطقه‌گرایی در خاورمیانه بویژه حوزه شمالی آن یعنی ایران، ترکیه، عراق، افغانستان و پاکستان، است. ژئوپلیتیک این حوزه از عناصری برخوردار است که کشورهای مزبور را ناگزیر به همکاری در روابط خارجی کرده است. پیوند این حوزه خاورمیانه با آسیای مرکزی و شبه قاره نیز مهم و موجب خلق فرصت‌های تازه شده است. سابقه تاریخی نیز حاکی از پتانسیل‌های همکاری در این حوزه است.

پیمان سعدآباد در ۱۹۳۷ اوج همکاریهای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی در زمینه امنیتی و اقتصادی بین ایران، افغانستان، عراق و ترکیه در این حوزه بشمار می‌آید. تجربه حاصل از روابط خارجی نشان می‌دهد، ثبات در این حوزه، کشورهای مزبور را به سمت نوعی همسویی منطقه‌ای سوق داده و بی‌ثباتی در هر کدام از این کشورها به همان میزان باعث واگرایی آنها شده است. تاکنون حلقه‌های بی‌ثباتی این حوزه عراق و افغانستان بوده‌است. دو کشوری که پیمان بغداد و سازمان عمران

۱ خاورمیانه شمالی مفهومی است که در ادبیات روابط خارجی پربسامد است. کاربرد فراوان این مفهوم، نوعی ابهام نیز در آن ایجاد کرده است. در ابتدا برخی نظریه پردازان سیاست خارجی (انوشیروان احتشامی، شیرین هانتز، فرهاد قاسمی)، تاریخ دیپلماسی و ژئوپلیتیک (سائول کوهن، برژینسکی و...) این مفهوم را برای آسیای میانه و قفقاز و اتصال آن به خاورمیانه بکار برده اند. گراهام فولر در کتاب قبله عالم این مفهوم را برای پنج کشور ایران، ترکیه، عراق، افغانستان و پاکستان و تبیین همکاریهای آنها در نیمه نخست قرن بیستم بکار برده است لیکن کاربرد این مفهوم را بعد از فروپاشی شوروی چالش برانگیز می‌شمرد. در این مقاله مراد از مفهوم خاورمیانه شمالی، شکل‌گیری همکاری‌ها و ارتباطات اقتصادی و امنیتی بین این پنج کشور در یک دهه اخیر است و یک تقسیم بندی نو در حوزه‌های خاورمیانه است.



خاورمیانه شمالی:
سازه ای جدید برای
همکاری در شبکه
منطقه ای خاورمیانه

منطقه‌ای را بعداً ترک کردند و با ثبات‌ناپذیری خود واگرایی را در بین کشورهای این حوزه باعث شدند. لیکن با استقرار امنیت و ثبات در این دو کشور که تولدی دوباره یافتند و ورود آنها به حلقه ایران، ترکیه و پاکستان، به نظر می‌رسد همکاری‌های استراتژیک گذشته به خاطر تهدیدات و فرصت‌های مشترک در حال تکرار است. تأکید پژوهش حاضر بر بازخوانی عناصر مشترک سامانه منطقه‌ای این کشورها در سطح درون حوزه‌ای و امکان شکل‌گیری مجدد جبهه شمالی خاورمیانه در پیوند با یکدیگر است. مفهوم جدیدی که چارچوبی کلی برای همکاری فراهم آورده و مبنای پیوند آن مانند گذشته فشارهای سیستمی نیست.

پرسش اصلی این است که خاورمیانه در پرتو تحولات جدید، چه تغییری کرده و آیا می‌توان سازه‌های جدیدی در درون آن تعریف کرد؟ چه متغیرهای داخلی و درون‌خوشه‌ای این سازه جدید را شکل می‌دهند؟ فرضیه مقاله این است که در پرتو این الگوها، تقسیم‌بندی سنتی در خاورمیانه تغییر کرده و این منطقه در ارتباط با مناطق دیگر، سازه‌های جدیدی را برای خود تعریف می‌کند. یکی از مهمترین سازه‌هایی که در این نگرش خوشه‌ناهیده می‌شود خاورمیانه شمالی، متشکل از ایران، ترکیه، عراق، افغانستان و پاکستان است. متغیرهای داخلی (ثبات، نوسازی، دموکراتیزاسیون، نوع نظام سیاسی) و درون‌خوشه‌ای (هویت مشترک شناختی و تاریخی، پیمان‌های منطقه‌ای دوجانبه و چندجانبه، بحران‌های مشترک ناشی از تهدیدات قومی، مهاجرت و بنیادگرایی اسلامی، اقتصادهای درون‌خوشه‌ای مکمل) باعث اهمیت خاورمیانه شمالی شده است. مباحث نظری، خاورمیانه شمالی و پتانسیل و عناصر مشترک این حوزه، ساختار پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد.

روش تحقیق

در ابتدا به منظور طراحی و ترسیم مدل مطالعاتی پژوهش، روابط بین متغیرها در قالب نگرش شبکه‌ای برقرار می‌شود. این دیدگاه ضمن یاری بخشی در تعریف چارچوب فیزیکی مدل و گستره منطقه، سبب ساز این تحول هم خواهد شد که منطقه ژئوپلیتیکی صرفاً در قالب سنتی یعنی بر اساس برداشت قدرتهای بزرگ

تعریف نخواهد شد؛ بلکه این متغیر در کنار دیدگاه‌های درونی و از منظر واحدهای موجود در یک گستره خاص ارتباطی قرار می‌گیرد. بنابراین مرزبندیهای ژئوپلیتیکی از حالت سنتی و کلاسیک خارج می‌شود. تاکنون خاورمیانه بر پایه مطالعات سنتی منطقه و حضور قدرت‌های بزرگ در آن به حوزه‌هایی مانند آسیای میانه، قفقاز، مدیترانه شرقی یا شامات، شمال آفریقا و خلیج فارس تقسیم می‌شده است. به نظر می‌رسد در نگرش شبکه‌ای و معیارهای ارتباطی آن، این تقسیم بندی در حال تغییر باشد و خاورمیانه بتواند در ارتباط با مناطق دیگر، سازه‌های جدیدی را برای خود تعریف کند.

سامانه منطقه‌ای و سازوکارهای تعاملات درون منطقه‌ای و روند تاثیر متغیرهای داخلی و محیطی بر روند منطقه‌گرایی، دومین دیدگاه مورد استفاده در این مدل سازی است. دیدگاه مذکور به متغیرهای شکل‌گیری سازه‌های جدید در درون شبکه کمک خواهد کرد و دلایل هم پیوندی آنها را توضیح می‌دهد. بعد بصورت موردی بر خاورمیانه و خوشه جدید آن یعنی خاورمیانه شمالی عملیاتی می‌شود. این اطلاعات مستند به منابع آماری و تحلیل شاخص‌های ارتباطی با تکیه بر منابع کتابخانه ای به رشته تحریر درآمده است.

۱. بررسی پیشینه پژوهش

ادبیات پژوهش این مقاله، سه حوزه را دربر می‌گیرد. یکی حوزه نظری پژوهش که به نظریه شبکه در چارچوب مکتب واقع گرایی و ژئوپلیتیک می‌پردازد. این ادبیات در کشور ما هنوز نحیف است و پژوهش حاضر تلاش دارد سهمی در گسترش آن داشته باشد. به نظر می‌رسد فرهاد قاسمی استاد روابط بین‌الملل دانشگاه شیراز در مقالات و کتاب نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای برای نخستین بار در کشور تلاش داشته است این نظریه را معرفی کند (قاسمی: ۱۳۹۰). هرچند هنوز تا مفصل‌بندی نهایی و کاربرد دقیق و پذیرش آن توسط جامعه علمی کشور فاصله دارد. البته در حوزه جامعه‌شناختی، مانوئل کاستلز در کتاب خود، جامعه اطلاعاتی

آنها معرفی کرده و در رشته مدیریت زودتر از علوم سیاسی وارد شده است (کاستلز: ۱۳۸۰). ریشه آن در علم ارتباطات و سیبرنتیک است.

در مبانی نظری این مقاله سعی شده ادبیات نظریه شبکه و مفاهیم آن معرفی شوند. در شبکه‌سازی، هدف اساسی، پیوند بین حلقه‌های مختلف و به عبارتی واحدها و حوزه‌های استراتژیک، ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک با یکدیگر است، به گونه‌ای که در صورت متضرر شدن نقطه‌ای خاص، سایر حلقه‌ها یا نقاط تحت تاثیر قرار گرفته و واکنش آنها برانگیخته شود تا از این طریق با افزایش هزینه اقدام واحدهای متجاوز، از اقدامات بعدی آنها جلوگیری شود (قاسمی، ۱۳۸۸: ۶۸-۶۶). با گذر از قدرت سخت به قدرت نرم و در حال حاضر قدرت هوشمند و منطق‌فازی در دیپلماسی هوشمند، کاربرد این نظریه و سیالیت درونی آن، می‌تواند فهم بهتری از تحولات سریع و پیچیده خاورمیانه امروز ارائه کند.^(۱)

بخش دوم مقاله حاضر الگوی سامانه منطقه‌ای است. این الگو در کشور کاربردی پرسامد داشته و ادبیات آن نیز وجود دارد. بخش نظری آن را می‌توان در ادبیات نوکارکردگرایی جستجو کرد. کاربرد آن در ایران نیز توسط بهرام مستقیمی و قوام ملکی در مقاله‌ای به عنوان «امکان سنجی شکل‌گیری سامانه منطقه‌ای اکو» در شماره دوم فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی آمده است. آنها سامانه منطقه‌ای را از دید هاس بررسی می‌کنند. از دید هاس، سامانه منطقه‌ای متضمن تعاملات به ویژه خاص در یک مکان خاص است که تا حد زیادی بر اثر درون داده‌های سامانه‌ای (شبکه‌های جهانی روابط بین‌الملل) توضیح داده می‌شود. بنابراین سامانه منطقه‌ای تدابیری برای توضیح دادن وابستگی متقابل میان پیوندها، علائق منطقه‌ای و جهان گسترده‌تری هستند که آنها را تحت فشار قرار می‌دهند. نویسندگان در نهایت با تحلیل متغیرها در چهارچوب نظری به این نتیجه می‌رسند که امکان شکل‌گیری سامانه منطقه‌ای در اکو با تردید جدی رو به رو می‌باشد (مستقیمی و قوام ملکی، ۱۳۸۸: ۱۲۷-۱۲۶). علیزاده و پیشگاهی فرد در مقاله‌ای با عنوان جایگاه تهدیدات محیطی در ایجاد همگرایی منطقه‌ای معتقدند تهدیدات و متغیرهای محیطی نیز می‌تواند به عنوان

مهمترین عوامل در شکل گیری سامانه منطقه‌ای باشد (Alizadeh et al, 2010:543). آنها متغیرهای مختلف در شکل‌گیری سامانه منطقه‌ای را از دید هتن، کانتوری و اشپیگل بررسی می‌کنند. محسن شکری در پایان نامه خود با عنوان امکان‌سنجی شکل‌گیری منطقه‌گرایی اقتصادی ناشی از فرایند جهانی شدن اقتصاد در شورای همکاری خلیج فارس، به بررسی سامانه منطقه‌ای در شورای همکاری پرداخته است و آنرا سامانه‌ای می‌داند که امکان تحقق آن زیاد است (شکری، ۱۳۹۲).

موضوع سوم این مقاله که مسئله اصلی پژوهش می‌باشد استفاده از نظریه شبکه و الگوی سامانه منطقه‌ای در حوزه خاورمیانه شمالی است. نگارنده بر این اساس سعی کرده حوزه جدیدی را با توجه به تحولات اخیر در خاورمیانه معرفی کند. خاورمیانه شمالی البته با تاکید بر عراق، افغانستان و ایران توسط گراهام فولر در کتاب قبله عالم معرفی شده است. فولر آنرا موضوعی مربوط به جنگ سرد و کاربرد آنرا بعد از آن چالش برانگیز می‌داند. در حالیکه پژوهش حاضر هم گستره آنرا بیشتر می‌کند و هم تحولات اخیر بویژه در افغانستان و عراق را موجب احیای مجدد آن می‌داند. سائول کوهن در کتاب خود ژئوپلیتیک جهانی به تقسیم بندی مناطق جهان از نگاه مکتب ژئوپلیتیک امریکایی می‌پردازد. وی اشاره‌ای جدی به خاورمیانه شمالی و تفکیک جغرافیایی آن از سایر حوزه‌ها دارد «این حوزه شامل کوهستانهای بلند، دره‌های پیچیده و زلزله خیزی می‌باشد که بخشی از سیستم آلپ هیمالیا بوده و فلات بلند داخلی را احاطه کرده است». کوهن ترکیه، ایران، افغانستان و عراق را شامل این منطقه میداند (کوهن، ۱۳۸۸:۶۷۲).

بدین‌سان در حالیکه بیشتر محققان، خاورمیانه شمالی را در ترکیب با خلیج فارس و یا آسیای مرکزی می‌دانند، این پژوهش مدعی است که خاورمیانه را باید به خوشه یا حوزه‌های مختلف تقسیم کرد و خوشه خاورمیانه شمالی آن می‌تواند به سمت شکل‌گیری یک سامانه منطقه‌ای حرکت کند.

۲. مبانی نظری

منطقه و محلی گرایی جریانی است که همزاد با پیدایش سیستم بین‌المللی بوده است. به عبارتی فرایند ادغام و همگرایی در واحد بزرگتر، روندی همیشه حاضر در زندگی سیاسی و اجتماعی بشر بشمار می‌آید. نای منطقه را « شماری محدود از دولت‌ها که به واسطه روابط ژئوپلیتیکی و میزانی از وابستگی متقابل، با هم پیوند دارد » تعریف می‌کند. در این میان، معنای شماری از دولت‌های همجوار به لحاظ جغرافیایی ملموس‌تر می‌باشد. اما در بحث میزان وابستگی متقابل، زمینه‌ها می‌تواند مختلف باشد بر این مبنا می‌توان همگرایی سیاسی همگرایی اقتصادی و همگرایی اجتماعی را از هم تمیز داد (Lombaerde, 2009:8).

اما اینکه با چه واحدهایی احساس نزدیکی و ادغام می‌کنند، پرسشی است که محوریت فرایند ادغام و منطقه گرایی را شکل داده است. بنابراین نظریات مختلفی مانند منطقه‌گرایی هژمونیک، ژئوپلیتیک، سیستم تابعه، مجموعه امنیتی و جامعه امنیتی پدیدار شده‌اند که هر کدام خود را قادر به تبیین حوزه مطالعات منطقه‌ای می‌دانند (قاسمی، ۱۳۹۰: ۱۲۹). در هر کدام، منطقه به عنوان یک واحد مجزای مطالعاتی مطرح می‌شود. به عبارتی، منطقه به صورت منحصر به فرد در نظر گرفته می‌شود. بنابراین از نظر مطالعاتی باید به دنبال متغیرها، مفروضه‌ها و گزاره‌های متناسب با همان منطقه بود؛ هر منطقه دارای هویت خاصی است که متمایز با دیگری است. جغرافیا عنصر اساسی در تعریف اکثر دیدگاه‌ها است. قدرت‌های بزرگ و هژمون‌ها، منطقه را تعریف می‌کنند. اما در حال حاضر سازه‌های منطقه‌ای سیستم بین‌الملل در حال تغییر هستند. با تغییرات در سیستم بین‌الملل نوین، سیستم ارتباط محور، جایگزین سیستم جغرافیا محور شده است. با اهمیت یافتن ارتباطات، نقش قدرت خارجی در تعریف مناطق و تحمیل شکل بندی منطقه‌ای یکسان بر سیستم بین‌المللی کاهش می‌یابد. با کاهش نقش قدرت خارجی، مناطق بیشتر از منظر درونی تعریف خواهند شد. به عبارتی سایر واحدها نیز توان تعریف مناطق را خواهند

داشت (بنگرید به قاسمی، ۱۳۹۰: ۱۵۰-۱۴۳). در همین راستا است که شبکه منطقه‌ای، جایگزین مفاهیم کلاسیک منطقه شده است.

شبکه، ارتباط بین مجموعه یا مجموعه‌هایی از گره‌ها را با مجموعه یا مجموعه‌های دیگر مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ بر اساس این اصل، شبکه منطقه‌ای خود متشکل از خوشه‌های متمایز می‌باشد. برای نمونه خاورمیانه به عنوان یک شبکه منطقه‌ای، خوشه‌های متمایزی مانند خوشه غربی، شامات و خلیج فارس در آن وجود دارد که البته با در نظر گرفتن مفهوم شبکه حتی به جنوب غربی آسیا و آسیای میانه و قفقاز نیز به عنوان خوشه‌های جدید گسترش می‌یابد (قاسمی، ۱۳۹۰: ۱۴۷ و Wasserman & Faust, 1994. Doak & Nikos, 2007). مرزبندی درونی شبکه عبارتند از حلقه، گره و خوشه که مبنای تقسیم بندی آن ارتباطات است. نوع رابطه این سازه‌ها، گونه بندی خاصی به شبکه می‌بخشد. بدین ترتیب قطبیت شبکه منطقه‌ای، بر اساس تمرکز جریان ارتباطات بر گستره خاصی از شبکه شکل می‌گیرد. قطب‌ها و محورهای شبکه، واحدهایی هستند که بیشترین جریان ارتباطی از آن عبور می‌کند.

جدول (۱). چارچوب اصولی مطالعات منطقه‌ای بر اساس نگرش شبکه‌ای

سیستم جهانی، سیستمی سیررنتیکی است.
ارتباطات، مفهوم زیربنایی و تحلیلی سیستم جهانی است.
نحوه و نقشه‌ی توزیع ارتباطات در سیستم، سبب شکل‌گیری مرزبندی‌های متفاوت در سیستم می‌شود.
رفتارهای گره‌ها یا حلقه‌های سیستم، به صورت متقابل، به یکدیگر وابسته‌اند.
گره‌ها و حلقه‌های سیستم، از خودمختاری رفتاری، برخوردار نمی‌باشند.
هر شبکه‌ی منطقه‌ای، متشکل از مجموعه‌ای از خوشه‌های متمایز می‌باشد.
پیوند میان گره‌ها، کانال انتقال داده‌ها اعم از داده‌های مادی و غیرمادی را فراهم می‌آورد.
روابط متقابل شبکه، باید هم در قالب ساختاری و هم رابطه‌ای مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد.
الگوهای پایدار، ناشی از مشارکت میان گره‌ها، ساختارهایی را به وجود می‌آورد که تعریف‌کننده‌ی رفتارها و یا محدودکننده‌ی آن‌ها در هر شبکه محسوب می‌شود.

(کریمی، ۱۳۹۱: ۱۰۷)

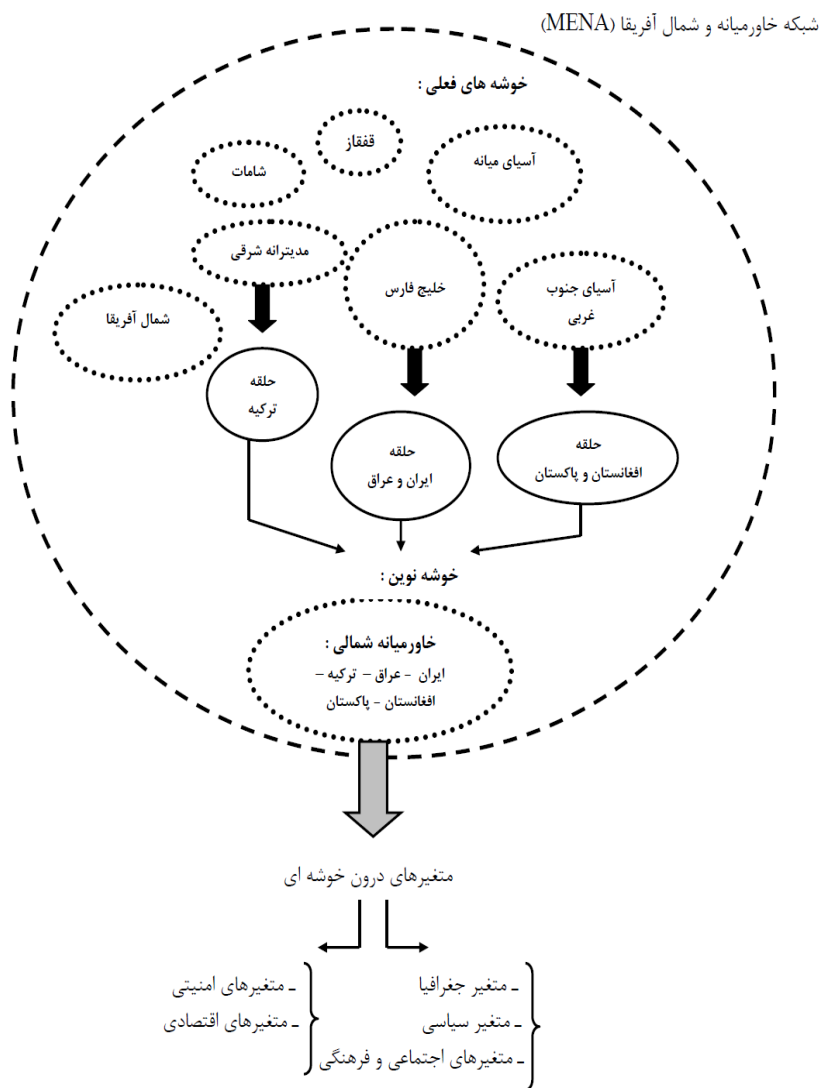
شبکه‌های بین‌المللی در انواع مختلفی دسته بندی می‌شوند. برخی از این شبکه‌ها از نوع رابطه‌ای هستند. در شبکه‌های رابطه‌ای به این موضوع پرداخته می‌شود که چگونه بازیگران در قالب روابط و پیوندهای خاص (برای نمونه اتحادها) سامان یافته‌اند. از سوی دیگر برخی شبکه‌ها در قالب نسبت‌های خویشاوندی و شباهت‌ها تبیین می‌گردند (قاسمی، ۱۳۹۰: ۱۶۰-۱۵۴-۱۱۲-۸۹، ۲۰۰۱، Watts, 1998 Dickens & ets).

براین مبنا می‌توان متغیرهایی را برای بررسی شکل‌گیری سامانه منطقه‌ای در یک منطقه مشخص ارائه داد که عبارتند از سامانه منطقه‌ای مبتنی بر جغرافیا، سامانه منطقه‌ای مبتنی بر سامانه اجتماعی که در آن به همخوانی فرهنگی اجتماعی ساکن در یک حوزه جغرافیایی پهناور اشاره دارد و سامانه منطقه‌ای مبتنی بر تعاون، همبستگی و همکاری میان دولتی در حوزه‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی^۱.

کانتوری و اشپیگل نیز ضمن اینکه سامانه منطقه‌ای را سامانه‌ای تبعی از سامانه جهانی می‌دانند، از متغیر جغرافیا به عنوان مهمترین متغیر پیدایش سامانه منطقه‌ای یاد می‌کنند. البته معتقدند که متغیرهای سازمانی (مانند سازمانهای بین‌المللی)، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز سودمند خواهد بود (Alizadeh et al, 2010:3).

۱ توضیح تفصیلی متغیرهای سامانه منطقه‌ای به جهت عدم اطاله مقاله ضمن یافته‌های پژوهش آمده است.

شکل (۱). مدل تحلیلی خاورمیانه شمالی



۳. یافته‌های تحقیق و تجزیه و تحلیل آن

۳-۱. خاورمیانه و حوزه‌های مختلف

خاورمیانه منطقه‌ای است که در آن منازعات سیاسی زیادی وجود دارد؛ منازعاتی که بر روابط اقتصادی در سطح منطقه و بین کشورها تاثیر زیادی می‌گذارد. جایی که هنوز نزاع تاریخی و طولانی مدت میان اعراب و رژیم صهیونیستی با پیامدهای مستقیم و غیر مستقیم مالی و اقتصادی (Teunissen, 1998: 168)، بین رژیم‌های رادیکال و محافظه‌کار، بین دولتهای نفتی و غیر نفتی، میان سکولاریست‌ها و بنیادگرایی تداوم دارد. این منازعات به همراه جنگ‌ها و منازعات داخلی و منطقه‌ای دیگر، موجب کاهش امنیت و بی ثباتی سیاسی و اقتصادی در منطقه شده است (Wynne, 2008: 155). هنوز در مورد منطق شکل‌گیری و حتی حدود جغرافیایی خاورمیانه اختلاف نظر زیادی وجود دارد. تا کنون خاورمیانه براساس چرخه جهانی قدرت، چرخه محلی و منطقه‌ای قدرت، تهدیدات، همجواری جغرافیایی، گفتمان حاکم بر نخبگان ملی کشورها تقسیم شده است (قاسمی، ۱۳۸۹: ۶۵). این منطقه با ویژگی‌های سیاسی و اقتصادی خاص به چند زیرسیستم منطقه‌ای تقسیم می‌شود. بر اساس تعریف پرتز از این منطقه؛ "خاورمیانه منطقه‌ای است که به واسطه پنج دریا محصور شده است: مدیترانه، دریای سیاه، دریای سرخ و خزر و خلیج فارس، شامل ترکیه در شمال - غرب، ایران در شرق، مصر و سودان شمالی در غرب. می‌توان این زیرسیستم‌ها را در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به صورت ذیل مورد شناسایی قرار داد: اول زیرسیستم مدیترانه شرقی تحت عنوان «مشرق» یا «زیر سیستم خاور نزدیک»؛ دوم زیر سیستم آسیای جنوب غربی، زیر سیستم آسیای مرکزی و قفقاز و زیرسیستم خلیج فارس (Karakowska, 2010: 3).

کوهن خاورمیانه را قابل تقسیم به سه منطقه از شرق به غرب می‌داند: کوهستانی شمالی، میانی و بیابانی جنوبی. هریک از این مناطق ویژگیهای فیزیکی متمایزی دارند که بر توسعه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آنها تاثیر گذار بوده است (کوهن، ۱۳۸۸: ۶۸). خاور نزدیک شامل رژیم صهیونیستی، سوریه و فلسطین

و بین‌النهرین که شامل سواحل شمالی و غربی خلیج فارس شده و یک واحد فیزیکی مجزا محسوب می‌شود (کوهن، ۱۳۸۸: ۶۷۴-۶۶۸).

در تقسیم بندی دیگر، خاورمیانه دارای حلقه‌های متمایزی می‌باشد که شامل حوزه شامات، حوزه غربی، حوزه خلیج فارس، حوزه جنوب غربی آسیا، ترکیه یا آسیای صغیر و آسیای مرکزی و قفقاز می‌شود. مبنای این تقسیم بندی قدرت مداخله‌گر، توزیع تهدیدات و شباهت های هویتی است. حوزه شامات شامل کشورهای اسرائیل، مصر، اردن، لبنان و سوریه می‌باشد.

تهدید رژیم صهیونیستی، محور اساسی شکل‌گیری این حوزه است. حوزه خلیج فارس شامل ایران، عراق و کشورهای شورای همکاری است. سرانجام حوزه سومی در غرب وجود دارد که شامل لیبی، تونس، الجزایر و مراکش است. حوزه آسیای مرکزی و قفقاز با استقلال کشورهای مشترک المنافع و سیاست هژمونیک منطقه‌ای روسیه شکل گرفت. همجواری جغرافیایی، فرهنگ مشترک، ساختار اجتماعی، سیستم ارزشی و یادمان تاریخی سبب شکل دادن به مجموعه امنیتی و اقتصادی منسجم در آسیای مرکزی شد (قاسمی، ۱۳۸۹: ۶۹-۶۵).

زیر سیستم‌های شرق مدیترانه، خلیج فارس، آسیای میانه و قفقاز، آسیای جنوب غربی از دیگر تقسیم بندیهای موجود در خصوص خاورمیانه است (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷، ۶۵). به نظر می‌رسد با تحولات جدید این تقسیم بندی‌ها در حال تغییر باشد و حوزه‌ها یا خوشه‌های دیگری در خاورمیانه در حال شکل‌گیری باشد. مبنای آن ارتباطات سیاسی و اقتصادی است که وابستگی‌ها و حساسیت‌های امنیتی را ایجاد می‌کند. وجود حلقه‌های قوی در کنار یکدیگر، نوید بخش شکل‌گیری حوزه‌های جدید در خاورمیانه است.

۲-۳. خاورمیانه شمالی

در حال حاضر در برخی مناطق شاهد ظهور قدرت‌های درجه دوم با زیر سیستم‌های منطقه‌ای جدید هستیم. کوهن کشورهای هندوستان، برزیل، کانادا، ترکیه، استرالیا، ایران، نیجریه، رژیم صهیونیستی و آفریقای جنوبی را قدرت‌های درجه دوم

بالا می‌داند. اندونزی، پاکستان، مصر، کره جنوبی، تایوان، مکزیک و ویتنام کشورهای درجه دوم متوسط و کشورهای عراق، لهستان، صربستان، الجزایر، تایلند، آرژانتین و اکراین را درجه دوم پایین می‌داند (کوهن، ۱۳۸۸: ۱۰۵-۱۰۴).

در این تقسیم بندی ایران و ترکیه در سطح قدرت درجه دوم بالا، پاکستان درجه دوم متوسط و عراق کشور درجه دوم پایین قرار دارند. هر چهار کشور مزبور در حوزه شمالی خاورمیانه قرار دارند. این نکته است که حوزه شمالی خاورمیانه را نسبت به دیگر حوزه ها متفاوت می‌کند. نزدیکی جغرافیایی نیز این فرصت را به آنها داده است. عنصر غیر عرب بودن، البته به جز عراق که باز هم تاریخ و فرهنگ آن متفاوت از اعراب است، هنوز هم در بین این کشورها یک وجه مشترک است. این واحدهای دارای موقعیت ساختاری مشابه در درون شبکه، با محدودیت‌ها و فرصت‌های مشابه نیز می‌باشند. ایران و ترکیه بعنوان قطب‌ها و محورهای شبکه خاورمیانه، واحدهایی هستند که بیشترین جریان ارتباطی از آنها عبور می‌کند. واحدهایی که به خوبی به هم پیوند خورده‌اند. به این ترتیب، گروه بندی جدید در درون شبکه منطقه-ای خاورمیانه بعنوان خاورمیانه شمالی، می‌تواند قدرت بهره‌گیری از منابع را افزایش دهد. به نظر می‌رسد بر اساس تمرکز جریان ارتباطات مبتنی بر شواهد آماری، این حوزه، قطبیت شبکه منطقه‌ای خاورمیانه را شکل می‌دهد.

۳-۳. عناصر مشترک در روابط کشورهای خاورمیانه شمالی

۳-۳-۱. متغیر جغرافیا

هنگامی که بحث جغرافیا و موقعیت جغرافیایی پیش می‌آید، زوایایی چند مورد توجه قرار می‌گیرد. نزدیکی مرزهای جغرافیایی مهم ترین و رایج ترین عامل پیدایش یک سامانه منطقه‌ای است. وجود یک عامل جغرافیایی که پدید آورنده منافع مشترک یا متضاد برای گروهی از کشورها است می‌تواند زمینه ساز پیدایش سامانه منطقه‌ای باشد (مستقیمی و قوام ملکی، ۱۳۸۷: ۱۲۷). البته، تهدیدات و متغیرهای محیطی نیز می‌تواند به عنوان مهمترین عواملی در شکل‌گیری سامانه منطقه‌ای باشد (Alizadeh et al, 2010: 543). خاورمیانه شمالی از جمله سازمان‌های منطقه‌ای است که تحت تاثیر

عوامل جغرافیایی، تهدیدات محیط جغرافیایی و سایر عوامل امکان شکل گیری آن وجود دارد. در قیاس با سازمان های منطقه ای چون اگو، اتحادیه اروپا و آسه آن، این حوزه را می توان یک «محدوده جغرافیایی» خواند که در آن یک گروه بندی منطقه ای واقعی و طبیعی تمام پنج کشور مزبور را در بر می گیرد.

بین تمامی این کشورها به لحاظ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی اجتماعی و امنیتی ارتباط نزدیک و همبستگی زیادی می توان مشاهده کرد. به عبارت دیگر، این کشورها به لحاظ محیط فیزیکی دارای محیط یکپارچه با ویژگی های جغرافیایی و استراتژیکی مشابه می باشند. براین اساس می توان گفت که «مجاورت و نزدیکی جغرافیایی» و به طور کل «سامانه جغرافیا» تاثیر مثبتی را می تواند بر سامانه منطقه ای خاورمیانه شمالی داشته باشد. این حوزه شامل کوهستان های بلند، دره پیچیده و زلزله خیزی می باشد که بخشی از سیستم آلپ هیمالیا بوده و فلات بلند داخلی را احاطه کرده است. ترکیه و ایران، افغانستان و عراق و پاکستان در این منطقه قرار دارند. اگرچه جمعیت منطقه کوهستانی شمال اساسا به کشاورزی، دامپروری و صنایع دستی می پردازند، ولی منابع فلزی و غیر فلزی عامل مهمی برای صنعتی شدن ترکیه و ایران است (کوهن، ۱۳۸۸: ۶۷۲).

۲-۳-۳. متغیرهای سیاسی

یکی دیگر از متغیرهای تاثیر گذار بر شکل گیری سامانه منطقه ای، متغیرهای سیاسی است. در اینجا همگرایی یعنی همگرایی در سیاست ها یا به عبارت دیگر نوعی هماهنگی کنش / عملکرد از سوی گروهی از کشورها که به دنبال هدف و راهبرد مشترک در سیاست های داخلی و خارجی خود هستند (Alizadeh et al, 2010:547). علاوه بر این، مشابهت ها و تفاوت ها از بعد متغیرهای سیاسی نیز می تواند عاملی مهم برای شکل گیری یا عدم شکل گیری سامانه منطقه ای باشند. این متغیرها به طور کلی عبارتند از؛ نوع نظام سیاسی حاکم بر واحدها (تشابه یا عدم تشابه)، میزان انسجام یا عدم انسجام نظام سیاسی، وضعیت احزاب سیاسی، مشارکت سیاسی، مشروعیت سیاسی، ایدئولوژی سیاسی، جامعه مدنی و رابطه آن با دولت، فرهنگ سیاسی و

دموکراتیزاسیون یا عدم دموکراتیزاسیون می‌باشند. در واقع سیاست و حکومت حاکم بر واحد های یک منطقه جغرافیایی می‌تواند به نیروی جاذبه و یا دافعه دولتها از هم مبدل شود

ثبات سیاسی

به نظر می‌رسد با تحولات جدید در افغانستان از سال ۲۰۰۲ و عراق از ۲۰۰۶، تاسیس نظام سیاسی و با ثبات پذیری دولت و گسترش اقتدار آن در ایران و ترکیه، نوعی سیاست خارجی مسالمت آمیز با تأکید بر دیپلماسی اقتصادی را بتوان در سیاست خارجی این کشورها ردیابی کرد. این روند سابقه تاریخی نیز دارد. همکاری این کشورها در سه دهه اول قرن بیستم را می‌توان از این زاویه تحلیل کرد.

عنصر مهم در شکل دهی به این همکاری تأسیس دولت مقتدر در این کشورها بود. دولتی که تلاش آن، ایجاد امنیت و ساختار بندی خود بود و توجه به داخل، آنرا از دخالت در کشورهای پیرامون باز می‌داشت. دولت رضاشاه در ایران، آتاتورک در ترکیه، امان الله خان در افغانستان و نظام سلطنتی به رهبری ملک فیصل در عراق و بعدها دولت های سکولار از جمله ایوب خان در پاکستان، نخستین دولت های مدرنی بودند که با تمامی اشکال سابق دولت در این کشورها متفاوت می نمودند. دولتهای مزبور روند دولت سازی و ملت سازی را در این کشورها آغاز کردند.

لذا بر روابط خارجی خود ملاحظات ملی حاکم نمودند و به تبدیل وفاداری های قومی، قبیله ای و ایدئولوژیک، به شهروندی ملی پرداختند. برای آنها فرایند ملت سازی آسان تر از دیگر کشورهای خاورمیانه بوده است. «مردمان آنها هویت های ملی نیرومندتری دارند که بر سوابق تاریخی تاثیرگذار بنا شده است» (حافظیان، ۱۳۸۸: ۱۶۳). آنها نیاز به عدم دخالت کشورهای همسایه و تحریک قومیت های خود داشتند. نمود کامل این هدف را می توان در مفاد پیمان های تامینی و مرزی دوجانبه و پیمان سعدآباد و حتی بغداد و ستور ردیابی کرد (نگاه کنید به فولر، ۱۳۷۷: ۲۵۱-۲۳۹).

با بی ثباتی در عراق و تغییر نظام سیاسی آن در سال ۱۹۵۸ حلقه مهم این جبهه ترک برداشت. دولت جدید عراق با رویکرد ناسیونالیستی و چپ گرایانه، سیاست خارجی خاصی اتخاذ کرد و به ناامن کردن ایران در بلوچستان، کردستان و خوزستان و ترکیه در منطقه کردنشین پرداخت. بنابراین همکاری های منطقه ای را برای نزدیک به نیم قرن با مشکل مواجه ساخت. تا اینکه در سال ۲۰۰۶ با شکل گیری قانون اساسی و نظام سیاسی جدید آن، عراق به سوی ثبات سیاسی گام برداشت. البته اتفاقات دسامبر ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ در عراق نشان از وجود جنگ داخلی در این کشور دارد و گذشته - ای طولانی از جنگ و کشمکش های داخلی و ضعف رهبری و فرقه گرایی میان شیعیان و سنی ها از یک طرف و کردها و اعراب از طرف دیگر بار دیگر تجدید کرده است. فشارهای ناشی از مداخلات بازیگران خارجی همراه با بی اعتنایی کشورهای عربی بر روند بحران های داخلی این کشور افزوده است (Cordesman and Khazi, 2014:1). بنابراین کشمکش و بحران امروز در عراق منوط به یک عامل خاص نیست. به علت اتصالات اخیر چند گانه عراق در عرصه داخلی و خارجی، هر بازیگر و عاملی به نوبه خود بر رویدادهای داخلی این کشور تاثیر گذار است. در این میان ایالات متحده به عنوان اشغالگر عراق نیز دارای سهم بسزایی در بحران زایی عراق دارد. لیکن تشکیل دولت وحدت ملی، حمایت احزاب و گروه های مختلف از آن، اراده جامعه جهانی و همسایگان بر وحدت ارضی این کشور و مبارزه با تروریسم به نظر می رسد این کشور را به سمت ثبات خواهد بود.

در مورد تاثیر عراق بر امنیت منطقه دو دیدگاه وجود دارد: اول اینکه وجود یک عراق قوی به نفع ثبات و امنیت منطقه است و دوم نیز وجود یک عراق ضعیف که به نفع امنیت منطقه ای می باشد؛ جنگ علیه ایران و کویت نیز که نشان از ماجراجویی های رژیم بعث داشت این امر را تا یید می کند (قهرمان پور، ۱۳۸۳: ۷). با این اوصاف به نظر می رسد رویکرد منطقه ای نسبت به بغداد حداقل از سوی قدرت مداخله گر منطقه ای یعنی واشنگتن با رویکرد اول همخوانی بیشتری دارد به گونه ای که دو دولت بغداد - واشنگتن به طور جدی خواهان یکپارچگی قدرتمند عراق می باشند،

عراقی که در دل مرزهایش توانایی تضمین امنیت را داشته باشد (Bensahel, Dalton & 2: 2012). بنابراین به نظر می‌رسد ثبات سیاسی عراق به یک اجماع منطقه‌ای تبدیل شده است.

افغانستان، حلقه دوم این جبهه در دهه ۱۹۷۰ با بی‌ثباتی سیاسی مواجه شد. داود خان علیه پسر عمو و شوهر خواهر خود ظاهرشاه، پادشاهی که برای چند دهه افغانستان را به سوی ثبات و توسعه برده بود کودتا کرد و زمینه قدرت‌یابی رادیکال‌های چپ را در افغانستان فراهم نمود که سرانجام در یک کودتای خونین، او و چهل نفر از اعضای خانواده اش را شبانه به قتل رساندند.

بدین‌سان افغانستان که نزدیک به نیم قرن ثبات سیاسی را تجربه و در سایه آن برنامه‌های توسعه را اجرا کرده بود (طنین، ۱۳۸۴: ۱۰)، از مدار همکاری‌های منطقه‌ای خارج شد و دو دهه در بی‌ثباتی کامل فرو رفت. تا اینکه با تحولات جدید در کنفرانس بن در ۲۰۰۲، دولت‌سازی در افغانستان آغاز گردید. این روند یک دهه است که با همکاری‌های منطقه‌ای و جهانی آغاز شده و بر شکل‌دهی ساختارهای امنیتی و سیاسی آن تأثیر گذاشته و ارتش ملی را برای آن کشور به ارمغان آورده است. به نظر می‌رسد با ثبات‌پذیری کامل آن و نوع سیاست خارجی که اتخاذ نموده شاهد بازگشت این کشور به همکاری‌های منطقه‌ای باشیم.

ایران حلقه سوم این مجموعه نیز با انقلاب اسلامی بی‌ثبات شد. هرچند انقلاب، اقتدار دولت را بیشتر و ثبات آنرا کامل کرد لیکن عراق بی‌ثبات، با جنگ تحمیلی، تلاش‌های ایران را برای یک دهه به تعویق انداخت. اما دولت در ایران پس از جنگ و با اجرای برنامه‌های نوسازانه به درجه‌ای از ثبات رسیده است که در تاریخ ایران بی‌سابقه است.

این دولت بر بحران‌های دولت‌های گذشته فائق آمده و ایدئولوژی شیعی در ثبات‌پذیری و عدم حرکت‌های گریز از مرکز نقش مهمی ایفا نموده است. رهبری جهان اسلام نیز قدرت منطقه‌ای مهمی به این کشور بخشیده است. تنها حلقه باثبات این جبهه ترکیه بود. کشوری که هرگز ثبات آن به چالش کشیده نشد. هرچند دخالت

برخی نظامیان، این کشور را به سمت کودتاهایی سوق داد لیکن عمق اقدامات آتاتورک مانع از بی ثباتی بود (نگاه کنید به حافظیان، ۱۳۸۸: ۲۳۹-۲۱۱). بنابراین روابط خود را با همه این کشورها ادامه داد. پاکستان نیز از ۱۹۴۷ که تأسیس شد ساختار سیاسی آن تداوم داشته، هرچند کودتاهای زیادی را از سر گذرانده است. از آنجا که این کشور مبنای ایدئولوژیکی دارد، بی ثباتی های ایدئولوژیک، سیمای همیشگی آن است. با این وجود نظام سیاسی آن استمرار داشته و همراهی های خوبی با جبهه شمالی نشان داده است.

در مجموع معمای این کشورها دولت مقتدر بوده است. هر وقت این دولت شکل گرفته و استمرار داشته، همکاری های آنها و عدم دخالت در امور یکدیگر نیز افزایش داشته و هر وقت نیز ساختار سیاسی دچار تزلزل شده، به همان میزان بی-ثباتی در این حوزه افزایش یافته است. هم اکنون دولت مقتدر در ایران و ترکیه به مانند گذشته حضور جدی دارد. پاکستان نیز ساختار خود را حفظ کرده و در افغانستان و عراق نیز (هرچند بصورت ناقص) قانون اساسی جدید مبنای تداوم نظامی سیاسی است. در سایه این ثبات یک دهه است روابط دولت ها رو به گسترش است.

نوسازی

شروع نوسازی، عامل دیگری در گسترش همکاریهای حوزه شمالی خاورمیانه در گذشته بود و امروز نیز این عامل در نزدیکی آنها بسیار موثر است. نوسازی، سیاست خارجی خاصی را می طلبید. بنابراین کشورهای مذکور سعی نمودند به منظور اجرای مناسب برنامه های نوسازانه خود، سیاست خارجی مسالمت آمیزی اتخاذ نمایند و حتی از تجربه های یکدیگر بهره مند شوند. امضای پیمان های بازرگانی دوجانبه و بصورت چندجانبه در سعدآباد و بغداد و سازمان عمران منطقه ای در این رابطه بود. "نوسازی اقتدارگرایانه و از بالا وجه مشترک این کشورها بود. به همین خاطر دولت نقشی برتر را در آغاز و مدیریت این روند ایفا کرد" (حافظیان، ۱۳۸۸: ۲۳۴). سفر رضاشاه به ترکیه، سفرهای متعدد امان الله خان به ایران و ترکیه و سفر فیصل به ایران و حضور همه آنها در پیمان سعدآباد در این رابطه بود. آنها اصلاحات

اجتماعی، حقوقی، اقتصادی همزمانی در کشورهای خود به اجرا درآوردند و بیشتر از رویکرد نیروی سوم و حضور آلمانها در نوسازی خود بهره بردند. با اخلال در پروسه مزبور در عراق و افغانستان و حتی پاکستان با کودتای ضیاء الحق و ایران با جنگ تحمیلی، روند همکاریها کاهش یافت و رویکرد مسالمت آمیز در سیاست خارجی نیز کنار رفت. هم اکنون با تحولات جدید در افغانستان و عراق و شروع نوسازیهای سیاسی و اقتصادی، همکاریهای کشورهای مزبور گسترش یافته که نمود کامل آنرا می توان حضور گسترده ایران، ترکیه و پاکستان در بازسازی سیاسی و اقتصادی افغانستان در کنفرانس بن، توکیو و سایر نشست ها(نگاه کنید عباسی و رنجبر دار، ۱۳۹۰) و همکاری با عراق دانست.

دموکراسی

عنصر دیگری که در گسترش همکاریهای خوشه خاورمیانه شمالی در نیمه نخست قرن بیست و موج جدید همکاریهای امروز نیز نقش بسزایی دارد، شروع روند دمکراتیزاسیون در این کشورها و حضور مردم در دروندادهای سیاست خارجی است. هرچند مردم در موج نخست نوسازی این کشورها نقش چندانی نداشتند لیکن برنامه نوسازانه ایران، افغانستان، عراق و پاکستان مورد تأیید نخبگان سیاسی و فکری بود و ایدئولوژی ملی گرایانه آنها معطوف به سرزمین داخلی شان بود. این موج نوسازی، توسط دیکتاتورهای منور یا مصلح انجام می شد و اصلاحات آنها برای مردم ارزشهایی مانند امنیت و رفاه نسبی را به ارمغان آورده بود. بدین نتیجه آن تنش زدایی با همسایگان بود. البته مسیر دمکراتیزاسیون در برخی از این کشورها از جمله افغانستان و پاکستان و ترکیه به تدریج اصلاح شد. در افغانستان نوعی دموکراسی و نظام پارلمانی در دوره ظاهرشاه برقرار شد که در خاورمیانه آن زمان نظیر نداشت. ظاهرشاه در سایه همین سیستم سیاسی توانست سه برنامه توسعه را در افغانستان اجرا کند و برای سه دهه افغانستان را بدور از هر کشمکشی نگه دارد(علی ابادی، ۱۳۷۲، ۱۴۷). در موج دوم دمکراتیزاسیون که با وجود سابقه طولانی در ایران و ترکیه، در دهه اخیر نیز در افغانستان و عراق با ایجاد ثبات سیاسی آغاز گشته،

پاکستان نیز با فراز و نشیب هایی آنرا ادامه داده، فضا برای همکاریها گسترده تر شده است. تجربه تاریخی نشان داده است که دموکراسی برعکس دیکتاتوری این کشورها را بهم نزدیک می کند و سیاست خارجی مسالمت جویانه را تشویق می کند. "این کشورها به مراتب بیشتر از سایر حوزه های خاورمیانه از جامعه مدنی اقتصادی، انجمن ها و مؤسسات مدنی برخوردار هستند که بتوانند میزانی از رابطه های فراملی را توسعه دهند و پیش شرطی در جهت رشد اقتصادی و ثبات نسبی در منطقه باشند" (Carkoglu, Eder & Kirisci, 1998:2-3).

نظام سیاسی

فارغ از شکل گیری نظام سیاسی مقتدر، نوع نظام سیاسی نیز بر روابط کشورهای حوزه شمالی خاورمیانه تأثیر جدی گذاشته است. نظام های سیاسی که به توسعه و نوسازی درونی مشغول و ملاحظات توسعه سرزمینی نداشته باشد، می تواند بهترین روابط را در این حوزه شکل دهد. ماه عسل این کشورها در نیمه نخست قرن بیستم ذیل این نوع نظام های سیاسی با رویکرد درون سرزمینی بوجود آمد. دولت رضاشاه، آتاتورک، امان الله خان، فیصل و رهبران سکولار (جناح، بوتو، ایوب خان) در پاکستان همگی در زمره دولت های سکولار و عرفی بودند که شکاف های ایدئولوژیک قرن نوزدهم را خفته نگه داشتند. اما روند مزبور ادامه نیافت و با سوگیری ایدئولوژیکی کمونیستی در افغانستان در دهه ۱۹۷۰ و درگیری جهادگرایان اسلامی در دهه ۱۹۸۰ و سرانجام رادیکالیسم اسلامی طالبانی در دهه ۱۹۹۰ تشدید شد. رویکرد ایدئولوژیکی جنگ سرد در عراق نیز که مبتنی بر ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم کمونیستی بود، پایانی بر همکاری هایی این کشور در اواخر دهه ۱۹۵۰ بود. «برعکس رژیم سلطنتی، در رژیم های انقلابی در عراق، شیعیان از ساختار سیاسی کنار رفتند» (فولر، ۱۳۷۷: ۴۴). در مقطعی تأکید بر عثمانی گرایی در سیاست خارجی جانشینان آتاتورک در ترکیه و تقلائی فراوان آن کشور در پیوستن به اتحادیه اروپا نیز آنرا از این کشورها دور کرد. در ایران نیز انقلاب اسلامی و هراسی که غربیان از صدور انقلاب ایجاد کردند واگرایی را در دهه نخست آن ایجاد کرد لیکن این مسیر بعداً تصحیح

شد و ایران قویاً از ژئوپلیتیک جبهه شمالی حمایت نمود. تاریخچه سده بیستم دولت‌های ایران و ترکیه نشان می‌دهد که آنها مسیر متفاوتی از دولت‌های عربی داشته‌اند. «در هر دو مورد، ایجاد عملی خود این دولتها، کار گروه‌های قدرتمند درون جوامع ملی آنها بود که اغلب به یک پیش تاریخ چشمگیر از سازماندهی و توسعه سیاسی استناد می‌کردند. همین امر بیدرنگ به آنها تداوم بیشتری در خصوص تلاش هایشان برای نهادینه سازی روابط دولت/جامعه می‌بخشد.» (حافظیان، ۱۳۸۸: ۱۶۸-۱۶۷).

در مجموع نیم قرن همکاری‌های جبهه شمالی با حاکمیت دولت‌های ایدئولوژیک مذهبی، قومی و ناسیونالیستی به محاق رفت. تا اینکه تحولات یک دهه اخیر، نوید رفع سوگیری‌های ایدئولوژیک را در سیاست خارجی این کشورها به ارمغان آورده است. شکل‌گیری نظام سیاسی غیر ایدئولوژیک با رویکرد نوسازانه درونی در افغانستان از سال ۲۰۰۲ و در عراق از سال ۲۰۰۶، شکل‌گیری نظام سیاسی و تداوم آن در پاکستان و ترکیه با دست کشیدن از برخی سوگیری‌های ایدئولوژیک و سرانجام اقتدار دولت ایران در داخل و منطقه و فاصله‌گیری از برخی رویکردهای دهه‌های پیشین، کشورهای این خوشه را از معمای امنیتی حاکم بر نخبگان سیاسی آنها دور کرده است.

آنها به این اطمینان رسیده‌اند که کشورهای همسایه، بقای آنها را به مخاطره نمی‌اندازند و ملاحظات توسعه سرزمینی و تحریک قومیت‌ها را ندارند. نظام سیاسی آنها نیز، اقتدار لازم را با حضور مردم در فرایندهای آن بدست آورده است. موضوعی که هنوز معمای جدی در دیگر حوزه‌های خاورمیانه است.

شکل نظام سیاسی این کشورها در قالب جمهوری، اشتراک دیگری است که تهدیدات راجع به تفاوت نظام سیاسی و بدیل بودن آنها دفع می‌کند. به این دلیل ایران به شدت با بازگشت نظام سلطنتی به افغانستان و عراق جدید مخالف بود و در این راه کوشش‌های زیادی به خرج داد. بنابراین پس از نیم قرن، شاهد بازگشت این

نوع نظام سیاسی در این حوزه خاورمیانه هستیم که ذیل آن همکاری‌های گسترده‌ای در حال شکل‌گیری است.

۳-۳-۳. متغیرهای اجتماعی - فرهنگی

وجود تشابه یا عدم تشابه بین متغیرهای اجتماعی- فرهنگی در یک منطقه می‌تواند در شکل‌گیری و عدم شکل‌گیری سامانه منطقه‌ای در یک منطقه تاثیر بسیار مهمی داشته باشد. اگر بین واحدها منطقه در هنجارها و ارزشها وجه اشتراک و قرابت وجود داشته باشد، زمینه برای شکل‌گیری یک اجماع و هویت مشترک درون سامانه- ای بیشتر خواهد شد و بالعکس هر چه بین ارزشها و هنجارها تعارض وجود داشته باشد زمینه برای تعارضات هویتی درون سامانه‌ای افزایش پیدا می‌کند.

حوزه شمالی خاورمیانه تا ظهور اسلام در چارچوب فلات ایران از آن یاد می‌شد و ضمن حضور اقوام و ادیان مختلف، امپراطوری ایران به صورت فدرال (ساتراپ نشین و بعداً ممالک محروسه) به اداره آنجا می‌پرداخت. رقابت ایران و روم و بعدها رقابت ایران و بیزانس واقعیت سیاسی عمده تاریخ منطقه تا ظهور خلافت اسلامی بود (لوئیس، ۱۳۸۱: ۳۳). بعد از اسلام نیز این منطقه با خلأ حاکمیت مواجه بود تا اینکه سلسله‌های ترک و ایرانی در چارچوب دولت عباسی به اعمال حاکمیت سیاسی و فرهنگی پرداختند.

با ظهور صفویه و دولت عثمانی، منطقه مزبور علیرغم جنگ‌های ایدئولوژیکی با تداخل شدید قومی، هویتی و زبانی مواجه شد. با وجود اختلافات، بهترین پیمان- های منطقه‌ای و طولانی‌ترین زمان‌های صلح و آشتی نیز در طول همین دو قرن مزبور اتفاق افتاد. پیمان صلح قصر شیرین یا زهاب شاهی بر این موضوع است. تأکید بر یادگیری و نگارش به زبان فارسی توسط پادشاهان عثمانی یا نگارش به زبان ترکی توسط حاکمان صفوی و تقلید از نهادهای سیاسی و فرهنگی و معماری توسط یکدیگر، حاکی از ادغام فرهنگی و قومی و سیاسی این منطقه دارد.

اداره مشترک بین النهرین (عراق کنونی) نیز بین صفویه و عثمانی بر ترکیب بیشتر این منطقه می‌افزود. تبارشناسی این منطقه هم اکنون حاکی از ترکیب ترکی و



خاورمیانه شمالی:
سازه‌ای جدید برای
همکاری در شبکه
منطقه‌ای خاورمیانه

فارسی و هندی و افغانی دارد. روند مزبور با حضور قدرت‌های اروپایی ادامه نیافت و رقابت و درگیری فراوان ایجاد شد تا اینکه ظهور دولت‌های جانشین این امپراطوری‌ها در ابتدای قرن بیستم و نوعی ناسیونالیسم با تأکید بر ملاحظات سرزمینی این رقابت را تبدیل به همکاری کرد. ترکیه با ایران (آذری‌ها)، افغانستان (ازبک‌ها)، عراق (ترکمن‌ها و کردها) پیوندهای قومی دارد. درحالی‌که از نظر ساختار فرهنگی، نژادی، حکومتی و زبانی با کشورهای عربی هیچ همگونی ندارد (افضلی و حسینی، ۱۳۸۷: ۱۵۹). پان ترکیسم موجود در ادبیات سیاسی و قومی ترکیه در ابتدا در برابر پان عربیسم بوجود آمد و بعدها آتاتورک از آن در جهت تشکیل ملت ترک در درون مرزهای امروزی بکار برد و هرگز قصد بهره‌برداری از آن در جهت توسعه ارضی نداشت.

دیپلماسی نوین ترکیه که به همراه تاریخ نوین آن در پیش گرفته شد، تأکید بر ثبات و توسعه خود با رویکرد بی طرفانه در منازعات منطقه ای است. در رهیافت‌های حاکم بر سیاست خارجی این کشور نیز نوعی استقلال و همکاری‌های منطقه ای همیشه وجود داشته است (حافظیان، ۱۳۸۸: ۲۱۵-۲۱۴). در دوران دمیرل و امروزه نیز همان سیاست‌ها دنبال می شود. پیمانهای مختلف با ایران و عراق و افغانستان و پاکستان حاکی از این روند است.

عراق حلقه دیگر این حوزه است. تاریخ گذشته آن با ایران و ترکیه عجین بود. در قرون اولیه مسیحی، مرکز و جنوب بین النهرین محکم و استوار در دست ایرانیان بود که پایتخت شاهنشاهی شان در تیسفون در نزدیکی بغداد کنونی قرار داشت (لویس، ۱۳۸۱: ۳۱). در تاریخ جدید خود نیز که با نظام پادشاهی سکولار همراه بود، عراق بهترین همراهی‌ها را با همسایگان خود داشت. ملک فیصل به ترکیه و ایران سفر نمود. پیمان‌های مختلف مودت، تامینی و بازرگانی و مرزی را به امضا رساند. اما با تغییر نظام سیاسی در آن کشور و ورود رسوبات جنگ سرد، ملاحظات ایدئولوژیکی بر سیاست خارجی آن حاکم گشت و مسیر پر تنازعی را با همسایگان برای نزدیک به نیم قرن ادامه داد. مسیری که با تاریخ عراق چندان هم‌خوانی نداشت.

علیرغم سیاست خارجی پرتنش عراق با همسایگان، این کشور ناگزیر به همکاری نیز بوده است. عدم پذیرش آن توسط حوزه جنوبی خاورمیانه بطور خاص (کشورهای عرب خلیج فارس در GCC) و کشورهای عربی بطور عام و متغیرهای موجود منطقه ای مانند اقلیت استقلال طلب کرد، نیاز به انتقال انرژی خود و تنگنای ژئوپلیتیک در ارتباط با جهان خارج، این کشور را ناگزیر به همکاری‌ها و انعقاد پیمان‌هایی با ایران و ترکیه با وجود سیاست خارجی رادیکال نیز کرد.

پیمان سعدآباد و الجزایر با ایران و انتقال خط لوله انتقال انرژی از طریق ترکیه در این رابطه است. اقلیت مهم شیعه و کرد و حضور عتبات عالیات، آنرا با ایران و اقلیت کرد و ترکمن با ترکیه پیوند زده است. به نظر می رسد عراق بعد از صدام با توجه به قرابت های منطقه ای آن با خاورمیانه شمالی، در حال بازگشت به مسیر طبیعی خود باشد. این کشور تنها حلقه عربی خاورمیانه شمالی است که با کشورهای عربی خاورمیانه علی رغم قومیت یکسان، مسیر همسانی نداشته است. عراق پیمان‌های دو جانبه و چندجانبه خود را بیشتر در این حوزه منعقد کرده است. تاریخ آن نیز بیشتر با این حوزه عجین است.

افغانستان نیز به لحاظ جغرافیایی و فرهنگی، به خاورمیانه تعلق دارد. رفتار ژئوپلیتیک افغانستان با رفتار سایر کشورهای جبهه شمالی تا اندازه ای تفاوت داشته و علناً تا اندازه ای کوچکتر بودن این کشور و قرار داشتن در سایه کشورهای بزرگتر جبهه شمالی یعنی ایران و پاکستان در اطراف خود بوده است. افغانستان بیشتر از اتحاد شوروی، نگران همسایگان خود بوده است (فولر، ۱۳۷۷: ۲۴۹). افغانستان، جمهوری‌های خزر، آسیای مرکزی و تا حدودی پاکستان در مشترک المنافع هخامنشی، اشکانی، ساسانی، در خلافت عباسی، در امپراطوری سلجوقی و غزنوی و مغولان و صفوی مشترک بوده‌اند (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۳۷۹). این کشور با ایران به حکم جغرافیای طبیعی دو همسایه‌اند که ناگزیر از همزیستی در جوار یکدیگرند. افغانستان حلقه وصل ایران به منطقه آسیای میانه بوده است. تاریخ روابط خارجی حاکی از مشروط بودن حضور گسترده ایران در این منطقه به ثبات در این کشور

بوده است. بر اساس منطق ژئوپلیتیکی، تلاش ایران همواره بر این بوده که افغانستان به یک تهدید امنیتی تبدیل نشود. هر دو کشور در دوران پس از جنگ جهانی اول به عنوان اعضای جبهه شمالی، چشم انداز منطقه‌ای مشترکی داشتند. علائق دفاعی مشترک و عوامل ژئوپلیتیکی طبیعی، ایران و افغانستان را به یکدیگر نزدیک کرد. هر چند میراث شوم بریتانیا در تقسیم پشتونستان میان پاکستان و افغانستان این دو کشور را به سختی از یکدیگر جدا و باعث ترک پیمان بغداد و ستو توسط افغانستان شد (فولر، ۱۳۷۷: ۲۵۳-۲۵۲). لیکن پیمان سعدآباد به اعتباری نوعی سنگ بنا یا نوعی توافق همه جانبه برای رسمیت بخشیدن به ساختار کلی مناسبات جدید ایران با همسایگانش بود. نخستین پیمان امنیتی منطقه‌ای که مشابه پیمان ۱۹۲۶ ایران با افغانستان و ترکیه بود (Ramazani, 1966: 273-4). از سوی دیگر رقابت شرق و غرب بر سر افغانستان و کودتای کمونیستی ۱۹۷۸ در آن کشور و نهایتاً اشغال آن توسط اتحاد جماهیر شوروی، بیش از دو دهه بی‌ثباتی و جنگ و خونریزی برای آن کشور به ارمغان آورد که این امر تأثیر امنیتی زیادی بر ایران و سایر کشورها داشت. «هیچ نظام منطقه‌ای در این منطقه بدون شرکت افغانستان کامل نخواهد بود» (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۴۱۰). افغانستان با ترکیه نیز پیوندهای قومی، فرهنگی و زبانی و تاریخی دارد. از یک‌ها که یکی از اقلیت‌های قومی مهم افغانستان هستند با ترکیه پیوند قومی دارند. هر دو کشور سنی مذهب‌اند و تاریخ‌نوسازی سیاسی و اقتصادی هم‌زمانی را آغاز کردند. در پیمان‌های منطقه‌ای و دوجانبه زیادی شرکت جستند. ترکیه به مجاهدان افغان بویژه ژنرال دوستم در مبارزه با کمونیست‌ها کمک زیادی کرد و در تحولات جدید افغانستان نیز مشارکت داشته است. این کشور در کنفرانس بن کمک ۵ میلیون دلاری برای نوسازی زیرساخت‌های افغانستان تخصیص داد (Afghanistan's Finance Ministry, 2002).

هر چند کمک ناچیزی در مقایسه با ایران بود اما بعلت توان بالای فنی و مهندسی، هم اکنون حضور ترکیه در صدور خدمات فنی و مهندسی به افغانستان از ایران پیشی جسته است. افغانستان حلقه وصل ایران و ترکیه به چین و برخی

کشورهای آسیای میانه نیز می‌باشند. جمعیت شیعی آن با عراق و ایران پیوند دارند و پشتون‌ها نیز پاکستان را ملجأ خود می‌بینند. بنابراین همراهی افغانستان با ایران، ترکیه و عراق از لحاظ تاریخی و سیاسی بیشتر از دیگر کشورهای خاورمیانه بوده است. آخرین میان پرده این حلقه را پاکستان بازی می‌کند. هرچند بسیاری از محققان پاکستان را در منطقه آسیای جنوبی بررسی می‌کنند، لیکن این کشور بیشترین شباهت‌های تاریخی، قومی، فرهنگی و حتی جغرافیایی با خاورمیانه دارد. با افغانستان پیوندهای قومی، ایدئولوژیکی و تاریخی فراوان دارد. مهمترین مسیر این کشور در رسیدن به دریاها آزاد است. با ایران پیوندهای قومی، نژادی، زبانی و فرهنگی دارد. بسیاری از سیاستمداران آن، ریشه ایرانی دارند. آنها در بلوچستان منافع مشترکی دارند. هرچند این منطقه با خلأ قدرت نیز مواجهه و برخی مواقع بعنوان میدانی برای رقابت استفاده شده است.

رویکرد بی طرفی نیز با عراق در سیاست خارجی خود داشته است و اقلیت شیعی آن پیوند گسترده ای با این کشور دارند و نهایتاً با ترکیه در همراهی با غرب از یکدیگر سبقت می‌جویند. بنابراین همزیستی مسالمت‌آمیزی با خاورمیانه شمالی داشته است؛ هرچند با حلقه افغانی این جبهه در کشاکش بوده است. پاکستان بخاطر احساس نوعی انزوا در جهان اسلام و موجودیت مخاطره‌آمیز خود در کنار دریای هند به تلاشهای خود برای همزیستی با کشورهای جبهه شمالی ادامه خواهد داد. منازعه با هند، پاکستان را به این حلقه بازگردانده است. چهار کشور از این پنج کشور به استثنای عراق غیر عربند. "این جبهه ضد عربی نیست اما اعضای آن به روشنی بر غیر عرب بودن خود وقوف دارند که در عرصه سیاسی خاورمیانه یک تمایز معنادار است" (فولر، ۱۳۷۷: ۲۴۷). قدرت توده‌ای اسلام نیز به عنوان یکی از ابزارهای مهم در ایفای نقش همکاری بین این کشورها موفق عمل کرده است. بنابراین دیپلماسی عمومی با تأکید بر اشتراکات فرهنگی و تاریخی و زبانی نقش مهمی در روابط بین این کشورها و پیوند آنها دارد. بدینسان تاریخ و تجربه تاریخی مشترک، ساختار اجتماعی سیاسی مشابه مبتنی بر جامعه متکثر، هویت مشترک

فرهنگی برپایه دین اسلام و مذهب اکثریت، قومیت و زبان های مشترک، هنجارهای مشترک نهادینه شده چون دموکراسی، سنت گرایی می تواند همبستگی های اجتماعی تقویت و زمینه را برای همگرایی اعضا افزایش داده و مسیر را برای شکل گیری سامانه اجتماعی فرهنگی به طور خاص و سامانه منطقه ای را به طور عام در خاورمیانه شمالی فراهم کند.

۴-۳-۳. متغیر امنیتی

اگر امنیت را بر پایه نظر لیپمن، در مخاطره نبودن مبانی حیاتی یک ملت تعریف کنیم مانند تهدید ارضی، ارزش های فرهنگی - اجتماعی، ساختار سیاسی، منابع طبیعی، و جز آن، تهدید شدن این مبانی از سوی یک یا دو قدرت در یک منطقه زمینه قطب بندی در آن منطقه را فراهم می کند که خود بستر تلاش برای ایجاد موازنه می شود. محمد ایوب شرط تحقق امنیت منطقه ای را توفیق تقریبی کشورها در مدیریت کارساز بحران های منطقه ای می داند. از دید او، گر چه از میان برداشتن اختلاف ها و دشمنی ها در دسته بندی ها، یکسره امکان پذیر نیست ولی دولت های یک منطقه باید بتوانند با حسن تدبیر تنش ها را کاهش دهند. بنابراین درک مشترک از امنیت بین چند بازیگر در یک منطقه می تواند زمینه ساز یک سامانه منطقه ای باشد (مستقیمی و قوام ملکی، ۱۳۸۷: ۱۲۸).

خاورمیانه شمالی از جمله حوزه های منطقه ای است که برپایه درک مشترکی از امنیت می تواند شکل بگیرد. این خوشه در زمان شکل گیری اولیه خود نیز به دنبال این بود که در قبال چالش های امنیتی در محیط منطقه ای بی ثباتی مانند خاورمیانه و حتی گروه های داخلی^۱ سیاستهای هماهنگی را بکار بگیرد.

۱ محمد ایوب بین تهدیدات در سامانه امنیت منطقه ای در کشورها و دولتهای جهان سوم با سامانه امنیت منطقه ای در کشورهای غربی تفاوت قائل است. وی در کتاب امنیت منطقه ای در جهان سوم، معتقد است که تهدید امنیتی در سامانه منطقه ای غرب معطوف به گروه های مخالف خارجی است و از درون مورد تهدید قرار نمی گیرد، در حالی که در کشورهای جهان سوم همه کنش ها و فعالیتهای غیر مهم گروه ها و نیروهای مخالف ضد امنیتی است و بنابراین به شدت با ظهور چنین جریانهایی مخالفت می کنند (Alizadeh et al, 2010, p.547).

از بعد منافع یا درک مشترک امنیتی، در تمامی مراحل می‌توان همکاری امنیتی و درک مشترک امنیتی را مشاهده کرد که نشأت گرفته از زیست‌بوم داخلی و به ویژه خارجی یا منطقه‌ای این خوشه بوده است. این منافع مشترک را می‌توان در پیمان-هایی رصد کرد که مبنای همه آنها امنیتی بوده است.

پیمان‌های منطقه‌ای، دوجانبه و چندجانبه در خاورمیانه شمالی

از شاخص‌ترین زمینه‌های همگرایی در بین کشورهای یک منطقه، انعقاد پیمان‌های امنیتی - حقوقی، سیاسی و اقتصادی، امضای یادداشت تفاهم‌های همکاری بصورت دوجانبه و چندجانبه است. کشورهای خاورمیانه شمالی در مقایسه با سایر حوزه‌های خاورمیانه، بیشترین تعداد پیمان‌های مختلف را در یک قرن اخیر با ملاحظات امنیتی، مرزی و اقتصادی منعقد کرده‌اند. تنها حوزه‌ای در خاورمیانه است که سیاست خارجی آنها در گذشته و امروز بویژه بین سه کشور ایران، ترکیه و پاکستان، متأثر از عوامل ژئوپلیتیکی «براساس احترام متقابل، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و گسترش روابط اقتصادی ثمربخش بوده است» (احتشامی، ۱۳۷۸: ۷۸). نخستین پیمانی که شاید بتوان آنرا منطقه‌ای خواند و خیلی از قدرت‌های آنزمان خواهان پیوستن به آن بودند، پیمان قصر شیرین یا ذهاب بود که بین ایران و عثمانی دو قدرت جهانی آنروز در زمان شاه صفی در قرن هفدهم منعقد شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۱۰۵). این پیمان، کل منطقه امروز خاورمیانه را پوشش می‌داد.

در عصر قاجار، در قرن نوزدهم عهدنامه ارزنه الروم اول و دوم، مشکلات مرزی و اختلافات سیاسی و حقوقی ایران و عثمانی آنروز و ایران و عراق و ترکیه امروز را حل و فصل کرد. عهدنامه پاریس و حکمیت‌های آن مشکلات مرزی بین ایران و افغانستان و هند آنروز و پاکستان امروز را فیصله داد. اما پیمان‌های مزبور شکل جدید خود را با تأسیس دولت‌های مدرن در این کشورها و شکل‌گیری دیپلماسی نوین بدست آوردند.

اوج این همکاری‌ها، در حرکت جمعی و پیمان مهم منطقه ای سعدآباد، نخستین پیمان امنیتی منطقه ای حلول کرد. ایران، محرک منطقه ای این پیمان بود.

پیمان سعدآباد به اعتباری نوعی سنگ بنا یا نوعی توافق همه جانبه برای رسمیت بخشیدن به ساختار کلی مناسبات جدید ایران با همسایگانش بود (Ramazani, 1966: 273-274). این پیمان به نهایی شدن مرزها بین کشورهای مزبور کمک کرد و همه کشورها بر عدم مداخله در امور یکدیگر که احتمالاً تحریک قومیت‌ها را می‌توان از آن مستفاد کرد تأکید داشتند. مهمترین ماده این پیمان تأکید بر حل معمای امنیت بین یکدیگر و مساعدت کشورهای مزبور در صورت حمله کشور سوم به یکی از اعضا تأکید داشت (پیمان سعدآباد، ماده ۴). این بند، اراده کامل اعضا برای همکاری با یکدیگر را نشان می‌دهد. موضوعی که حتی در خاورمیانه امروز غریب می‌نماید. پیمان مزبور، الحاقات فراوانی نیز در موضوعات مختلف داشت. به نظر می‌رسد عامل اصلی انعقاد این پیمان، وجود اراده همکاری و تحولات داخلی و منطقه‌ای بود. برعکس دیدگاه‌های رایج، فشار انگلستان یا تهدیدات شوروی دور از واقع است. چرا که شوروی نیز از این پیمان استقبال کرد و آنرا اتحاد کشورهای مزبور در برابر انگلیس دانست. در این پیمان، ترکیه نگران توسعه طلبی ایتالیا در جهت شرق بود. انگیزه روشنی برای ایجاد یک گروه بندی آشکارا ضد شوروی وجود نداشت. ایران و ترکیه خواستند نوعی یگانگی منطقه‌ای علیه جهان خارج را در قالب عباراتی کلی بیان دارند (فولر، ۱۳۷۷: ۲۴۲).

دومین پیمان منطقه‌ای مهم پیمان بغداد بود. ترکیه محرک منطقه‌ای این پیمان بود. برعکس سعدآباد، موضع شدید ضد شوروی در این پیمان حاکم بود. مهمترین عامل نه تقاضاهای ارضی استالین بلکه بهره‌گیری شوروی از نیروی بالقوه حکومت‌های تندرو جدید در خاورمیانه از جمله مصر بود (فولر، ۱۳۷۷: ۲۴۴). این پیمان در سال ۱۹۵۵ امضاء شد. ایران، پاکستان، عراق، افغانستان و ترکیه اعضای این پیمان بودند. عراق حلقه عربی این پیمان با تغییر در نظام سیاسی و رویکرد جدید سیاست خارجی از این پیمان خارج شد و دفتر مرکزی آن به آنکارا منتقل شد. این آخرین همکاری عراق با جبهه شمالی بود. اعضای مذکور سومین گام را در جهت همکاری‌ها با پیمان ستو برداشتند. پیمان‌های مزبور به نوعی تضمین امنیتی به

یکدیگر در برابر شوروی و تهدیدات گروه‌های داخلی بود. نگرانی از بابت تهدید منطقه‌ای احتمالاً سالمترین مشخصه گروه سنتو بود. آنها در مقابله با مسائلی که ایالات متحده و بریتانیا علاقه و توانایی با آنها را نداشتند از خود ابتکار عمل منطقه-ای نشان دادند؛ چراکه ایالات متحده و بریتانیا هیچ عکس‌العملی برای متحد منطقه‌ای بغداد نشان ندادند. سقوط بغداد کنکاش بیشتر برای همکاری منطقه‌ای را تشدید کرد (فولر، ۱۳۷۷: ۲۴۵). سازمان عمران منطقه‌ای پنجمین پیمان همکاری‌های منطقه‌ای در خاورمیانه شمالی در ظرف چهار دهه بود که بیشتر بر حوزه اقتصادی و امنیتی تأکید داشت. کوتاهی ایالات متحده در کمک به ترکیه در مبارزه این کشور با یونان بر سر قبرس، قصور در کمک به پاکستان در مبارزه‌اش با هند بر سر کشمیر، عدم دخالت در کودتای ۱۹۵۸ عراق علیه نظام پادشاهی، باعث نارضایتی از سنتو و تشکیل این پیمان بین ایران، ترکیه و پاکستان شد. افغانستان بخاطر آزرده‌گی از پاکستان خارج شد. شوروی از آن بخاطر گنجاندن بندهای امنیتی در این پیمان استقبال کرد. این پیمان نوعی تجلی منافع و ملاحظات منطقه‌ای سه کشور بود که هر یک دلایل متفاوتی داشتند: دریافت مشترک از تندروی، نگرانی از جانب شوروی با نیروهای تندرو، مراتب مختلفی از ابهام در قبال دنیای غرب مناسباتی مشترک و راحت با غرب بخصوص در زمینه امنیتی. این همکاری تا انقلاب ادامه یافت. هر سه کشور با توجه خروج بریتانیا از خلیج فارس و خصلت تهدید کننده فعالیت عراق که منافع هر سه کشور را هدف قرار داده بود، از بابت بی ثباتی در خلیج فارس نگرانی مشترک داشتند (فولر، ۱۳۷۷: ۲۴۶-۲۴۵). اگر پیمانهای قبلی بیشتر بر اهداف امنیتی تأکید داشتند، پیمان مزبور هر چند اهداف امنیتی در تشکیل آن نقش بسزایی داشت، عنوان و محتوای اقتصادی را نیز یدک می‌کشید.

سقوط شاه موجب گسست پیوند میان سه کشور و دور شدن از اهداف منطقه-ای شد. هر چند نظام سیاسی جدید انقلابی در ایران به سرعت به اهداف منطقه‌ای بازگشت. چرا که پتانسیل این حوزه و ژئوپلیتیک آن، ناگزیر کشورها را به سمت همکاری سوق می‌داد. کما اینکه در پیمان‌های گذشته نیز علیرغم نزدیکی به غرب

نوعی دوری از آن نیز با نگاه فرضیه توطئه یا ابهام در همکاری کشورهای استعمارگر نهفته بود. همین خصلت ابهام نسبت به غرب و تاکید بر توان داخلی خود کشورهای منطقه، باعث استمرار همکاری‌ها در جبهه شمال خاورمیانه از زاویه دیگر شد. حتی ایران انقلابی و شدیداً ضد غربی نیز به آن پاسخ مثبت داد. "ایران حتی در دوران حاکمیت آیت الله خمینی حمایت قاطع خود را از مفهوم گروه بندی جبهه شمالی در بلند مدت نشان داده است" (فولر، ۲۵۰۱۳۷۷).

ششمین گام را کشورهای مزبور در سال ۱۹۸۴ با تشکیل سازمان همکاری‌های اقتصادی (اگو) برداشتند. هرچند این سازمان نقش آفرینی ژئوپلیتیک مانند آرسی دی نداشته است (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۴۰۲). اما نشان از استمرار اندیشه جبهه شمالی بعنوان یک مفهوم ائتلافی دارد.

گام آخر را ترکیه با ابتکار نخست وزیر اسلام گرای آن نجم الدین اربکان برداشت. رویکرد خاورمیانه ای و اسلامی این دولت و تحولات دمکراتیک در منطقه از جمله آمدن خاتمی در ایران باعث شکل دهی به یک حوزه همکاری جدید با عنوان جی هشت توسط ترکیه شد. این سازمان هرچند هشت کشور بزرگ اسلامی را در بر می گرفت لیکن حضور ترکیه، ایران و پاکستان از جبهه شمالی در آن نشان از پتانسیل توسعه همکاریها در این منطقه داشت. کشورهای مزبور جدا از پیمانهای فوق الذکر، در سازمان های منطقه ای دیگری نیز عضویت دارند.

همه کشورهای جبهه شمالی عضو سازمان همکاری‌های اسلامی با ۵۷ عضو که مقر آن در جده است می باشند. این کشورها در بانک توسعه اسلامی نیز که نهاد تخصصی اقتصادی سازمان مزبور است عضویت دارند. این بانک هم اکنون گام‌های فراوانی برای نزدیکی اقتصادی کشورهای مسلمان برداشته است. امضاء پیمان‌ها و موافقتنامه‌های فوق الذکر و تلاش برای همکاری ظرف شش دهه اخیر نشان از پتانسیل و کشش فراوان این حوزه برای نزدیکی به یکدیگر دارد.

هم اکنون با ثبات و شروع نوسازی در افغانستان و عراق به نظر می رسد زمان بازگشت این کشورها به جبهه شمالی با توجه به همکاری آنها در گذشته فراهم شده

باشد. افغانستان بلافاصله با تأسیس دولت در آن کشور در اجلاس بن به سازمان اکو بازگشت. عراق نیز از پتانسیل زیادی برای بازگشت با توجه به رفتار کشورهای عربی خلیج فارس با آن و روابط مستحکم این کشور با ایران و ترکیه برخوردار است. این امر به اراده کشورهای جبهه شمالی مربوط است.

جدول (۲). پیمان ها و عضویت در مجامع منطقه ای چندجانبه (خوشه خاورمیانه شمالی)

پیمان ها و مجامع منطقه ای	ایران	ترکیه	افغانستان	پاکستان	عراق
قصر شیرین (ذهاب)	*	*			*
ارزنه الروم اول و دوم	*	*			*
پیمان سعدآباد	*	*	*		*
پیمان بغداد	*	*	*	*	*
پیمان سنتو	*	*	*	*	*
RCD	*	*		*	
اکو	*	*	*	*	
سازمان همکاری های اسلامی	*	*	*	*	*
بانک توسعه اسلامی	*	*	*	*	*
سازمان همکاری شانگهای	*		*	*	
سارک	*			*	
دی هشت	*	*		*	

بحران مشترک قومی، مهاجرت و بنیادگرایی اسلامی^۱

علاوه بر فرصت ها و پتانسیل های فوق الذکر، بحران های مشترکی نیز این کشورها را به یکدیگر نزدیک کرده است. بحران هایی که این کشورهای را تهدید می کند و به نوعی دولتهای مذکور را به همکاری واداشته، در حوزه قومیت ها، مهاجرت و بنیادگرایی اسلامی است. این بحرانها به خاطر دخالت قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ای تشدید نیز شده است. ایران، عراق، پاکستان و ترکیه نگرانی جدی در رابطه با بی ثباتی های داخلی یکدیگر و سرایت این مشکلات به داخل کشورشان

۱ از آنجا که این موضوع بویژه بنیادگرایی اسلامی در این منطقه به خوبی توسط سایر محققان پردازش شده است بنابراین در اینجا به طور گذرا به آن نگریسته میشود.

دارند (Ehteshami, 2004: 187-188). پیوندهای قومی و تداخل آن با مرزهای این کشورها، بحران قومی را رقم زده است. قوم بلوچ این نقش را بین ایران، افغانستان و پاکستان بازی می‌کند و کردها نقش مزبور را بین ایران، عراق و ترکیه ایفا می‌کند. هرچند تحولات تاریخی باعث ادغام این قومیت‌ها با دیگر اقلیت‌ها شده، لیکن هنوز خطر حرکت‌های گریز از مرکز در زمان‌های بی‌ثباتی، این کشورها را فرا می‌گیرد. به ویژه اگر این کشورها با پدیده دولت ضعیف مواجه باشند. این موضوع، معضل امنیتی مهمی برای کشورهای مزبور بوجود آورده است. بنابراین در مواقع ثبات و حضور دولت‌های غیر ایدئولوژیک، این بحران موضوعی برای همکاری استراتژیک بوده و در زمان رقابت یا دخالت قدرت‌های دیگر، به محل رقابت تبدیل شده است. برخی از بندهای پیمان سعدآباد، متوجه عدم تحریک قومیت‌ها توسط کشورهای عضو بود (ماده نخست). در سایر پیمانهای جمعی نیز کشورهای شمال خاورمیانه بر این موضوع تأکید داشتند. آنها حتی برای حل این موضوع، پیمانهای تأمینی دوجانبه نیز امضا نمودند. پیمان سال ۱۹۲۶ ایران و افغانستان، ایران و ترکیه و پیمان سال ۱۹۷۵ الجزایر بین ایران و عراق ناظر بر این بود. این شکاف قومی، متضمن بحران‌های ارضی نیز است. جدال ایران و عثمانی بر سر سلیمانیه در قرن هفدهم تا بیستم و ادعاهای عثمانی بر مناطق آذری نشین ایران و پایان هر دو در قرارداد سعدآباد و ادعاهای عراق بر سر خوزستان ایران که آنرا عربستان می‌نامید و در جنگ تحمیلی نمود یافت، نمونه‌هایی از بحران‌های قومی هستند. حرکت‌های چریکی و تروریستی در منطقه بلوچستان بین ایران، پاکستان و افغانستان و سوءاستفاده کشورهای دیگر از آن، بحرانی است که حل آن در همکاری جمعی هر سه کشور است. افغانستان از کشورهای این حوزه با شکاف‌های قومی زیاد است.

مهاجرت نیز پدیده یک قرن اخیر حوزه شمالی خاورمیانه است که پیوندهای قومی و فرهنگی و بحران اقتصادی و بی‌ثباتی در این کشورها، آنرا تشدید کرده است. بزرگترین کشور مهاجرپذیر این حوزه ایران است. این کشور پذیرای بزرگترین مجموعه مهاجران افغان، پاکستانی و عراقی است. پاکستان نیز مهاجران افغانی را

پذیراست و ترکیه نیز از این موج‌های مهاجرت بویژه در زمان بی‌ثباتی بی‌نصیب نمانده است. تا به حال جلسات مختلفی در سطح مقامات عالی رتبه این کشورها برگزار شده است. بر اساس تخمین سال ۲۰۰۵ کمیساریای عالی سازمان ملل متحد، ایران سومین میزبان بزرگ مهاجران در جهان بوده است: افغانستان ۸۰ درصد، عراق ۱۸ درصد، ترکیه ۲۵ صدم درصد و ترکمنستان ۲۵ صدم درصد بیشترین تعداد مهاجران را در جهان دارند (تویسرکانی، ۱۳۸۸: ۴۴).

بنیادگرایی اسلامی نیز عنصری است که در دهه اخیر بعنوان یک معضل، امنیت این کشورها را به مخاطره انداخته است. مرکز بنیادگرایی در این حوزه خاورمیانه، پاکستان بود که از آنجا به افغانستان و هم اکنون به عراق رسیده است و امنیت مرزی و ساختاری ایران و ترکیه را نیز به مخاطره انداخته است. محلی شدن بیشتر و اشاعه بیشتر تروریسم حوزه گسترده‌تری برای همکاری این کشورها ایجاد می‌کند. منحصر به فرد بودن جنگ افغانستان به مرزهای ژئوپلیتیکی نامشخص آن مربوط می‌شود. به گونه‌ای که هسته‌های تروریستی فراتر از مرزهای افغانستان رفته و نیازمند اقدام ضد کشورهای حامی و پناه دهنده به تروریست‌هاست (کوهن، ۱۳۸۸: ۷۹۳). سیاست‌گذاران این کشورها، به علت وجود شکاف‌های مذهبی و تداخل آن با مرزهای آنها و امکان بی‌ثبات شدن نظام سیاسی و دخالت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در آن، نشست‌های همکاری زیادی در حد سران تشکیل داده‌اند.^۱

۳-۳-۵. متغیرهای اقتصادی

متغیر اقتصاد یکی از متغیرهای مهمی است که می‌تواند نقش بارز و مهمی را در شکل‌گیری و یا عدم شکل‌گیری سامانه منطقه‌ای داشته باشد. متغیرهای چون وضعیت منابع طبیعی، شباهت‌های نظام‌های اقتصادی، منافع مشترک یا متضاد اقتصادی، رشد اقتصادی، درآمد سرانه، نیازهای اقتصادی مشترک، تنوع اقتصادی، مکمل بودن یا غیر مکمل بودن اقتصادها، سرمایه‌گذاری داخلی و تجارت درون

۱ نشست سوچی در سال ۲۰۱۱ در روسیه با حضور افغانستان، تاجیکستان و پاکستان بعنوان مبارزه با تروریسم و نشست‌های چهارجانبه و سه جانبه بین ایران و افغانستان و پاکستان و ترکیه

منطقه‌ای در شکل‌گیری و یا عدم شکل‌گیری سامانه منطقه‌ای موثرند. طی یک فرآیند برخی از این متغیرها چون تقارن اقتصادی، مشابهت نظام اقتصادی، درآمد سرانه منابع طبیعی را می‌توان متغیرهای زمینه‌ای سامانه دانست و برخی دیگر مانند الگوی تنوع اقتصادی، اصلاحات اقتصادی، اقتصاد مکمل، تجارت و سرمایه‌گذاری درون منطقه‌ای را پروسه تکمیلی سامانه اقتصادی معرفی کرد. در اینجا به منظور عدم اطلاع پژوهش به برخی شاخص اشاره و بحث تکمیلی به فرصت دیگر واگذار می‌شود. تجارت درون منطقه‌ای: یکی از مهم‌ترین معیارها برای سنجش موفقیت در سازمان‌های منطقه‌ای، کمیت و کیفیت تجارت درون منطقه‌ای است. زیرا معیار مناسبی برای بررسی میزان همبستگی اقتصادی کشورهای منطقه به حساب می‌آید (مستقیمی و قوام ملکی، ۱۳۸۸: ۱۳۷).

تجارت داخلی درون منطقه‌ای خاورمیانه محدود است، تا جایی که مهمترین شرکای تجاری کشورهای خاورمیانه در خارج از منطقه هستند. شاید برجسته‌ترین ویژگی خاورمیانه نه حجم و ترکیب صادرات و واردات بلکه میزان پایین جریان کالا و خدمات در منطقه است. در سال ۱۹۸۳ تجارت منطقه‌ای تنها ۶/۲ درصد از مجموع تجارت تخمین زده شده است.

جداول مختلف نشان می‌دهد که ۶ کشور از ۱۹ کشور مورد بررسی در خاورمیانه کمتر از ۶ درصد مجموع صادراتشان را داخل منطقه صادر می‌کنند. ۹ کشور در منطقه بین ۶ تا ۱۷ درصد مجموع صادراتشان به منطقه است. واردات نیز تقریباً این وضعیت را دارد. کشورهای صنعتی بزرگترین گروه اثرگذار در تجارت منطقه خاورمیانه هستند (Carkoglu, Eder & Kirisci, 199:86-98).

این روند تا کنون تغییر محسوسی جز در برخی حوزه‌ها نکرده است. با این حال استثنائاتی نیز وجود دارد. با توجه بررسی‌های آماری، حوزه شمالی خاورمیانه بیشترین چگالی تجارت درون منطقه‌ای را نسبت به سایر حوزه‌های خاورمیانه داراست. جدول زیر به بررسی تجارت درون منطقه‌ای (واردات و صادرات) بین-کشورهای خاورمیانه شمالی می‌پردازد.

جدول (۳). حجم مبادلات تجاری بین کشورهای خاورمیانه شمالی (چگالی درون خوشه‌ای) سال ۲۰۱۰. (ارزش به دلار)

کشور	جهان	ترکیه	ایران	پاکستان	عراق	افغانستان
ترکیه	۲۵۰.۷۳۹.۹۱۶.۰۷۷		۱۰.۶۸۷۷۳۹.۰۰۰	۷۳۸۰۰۰۰۰۰۰	۷۳۸۰۰۰۰۰۰۰	۲۶۴۸۷۵۰۰۰
ایران	۱۴۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۰.۶۸۷۷۳۹.۰۰۰		۱۴۴۲۸۹۷۷۰	۴۹۲۶۳۹۸۰۰۰	۱۳۴۳۳۱۶۰۰۰
پاکستان	۵۷۱۵۹۸۶۷.۰۲۲	۹۹۷۹۵۰۰۰۰	۱۴۴۴۲۸۹۷۷۰			۱۸۷۵۱۷۴۰۰۰
عراق	۵۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۷۳۸۰۰۰۰۰۰۰۰	۴۹۲۶۳۹۸۰۰۰			۱۸۰۰۰۰۰۰۰
افغانستان	۱۱۶۵۵۵۹۶۱۶۵۹	۲۶۴۸۷۵۰۰۰۰	۱۳۴۳۳۱۶۰۰۰	۱۸۷۵۱۷۴۰۰۰	۱۸۰۰۰۰۰۰۰	
خاورمیانه شمالی	۶۳۴۵۵۷۴۴۷۵۸	۱۹۳۳۰۵۷۱۰۰۰	۱۸۳۹۹۳۳۷۷۰	۴۳۱۶۰۳۸۷۰	۱۳۳۲۴۳۹۸۰۰۰	۲۵۰۰۳۶۵۰۰۰
خاورمیانه	۳۱۷۹۲۲۰۴۱۹۶۷۸					
درصد	۲۸/۶۵	۵/۵	۱۴/۳۷	۷/۵	۲۱/۶۲	۳۰/۰۲



خاورمیانه شمالی:
سازه ای جدید برای
همکاری در شبکه
منطقه ای خاورمیانه

Source: World Bank, IMF, CIA Fact Book, Iran Custom
<http://www.economy.gov.tr/index.cfm?savfa=countriesandregions&country=AF®ion=5>
<http://www.tccb.gov.tr/pages/visits/tap>
<http://www.mfa.gov.tr/sub.en.mfa?76d62f3c-2909-437e-ad13-8d08282270ce>

جدول فوق نشان می دهد که از مجموع بیش از دو هزار میلیارد دلار حجم مبادلات ۲۲ کشور خاورمیانه به جهان در سال ۲۰۱۰ بیش از یک چهارم آن (۲۸ درصد) متعلق به این خوشه خاورمیانه بوده است که بیشترین مبادلات را در بین حوزه‌های خاورمیانه به خود اختصاص داده است و در رقابت با حوزه شورای همکاری خلیج فارس از آن پیشی گرفته است.

در حوزه درون خوشه ای نیز آنها بیشترین مبادلات خود را با کشورهای این خوشه دارند. در این میان به ترتیب بیشترین حجم مبادلات متعلق به ترکیه، ایران، عراق، پاکستان و افغانستان است. ترکیه هرچند اروپا نخستین هدف مبادلات آن است اما

در خاورمیانه و درمقایسه با حوزه شامات، آسیای مرکزی، قفقاز و خلیج فارس، بیشترین درصد حجم مبادلات را با این حوزه دارد.

مشابهت نظام‌های اقتصادی: برای منطقه گرایی اقتصادی موثر، نیاز مبرم به نظام‌های اقتصادی مشابه وجود دارد. نظام‌های تمامی اعضای خاورمیانه شمالی مشابه هم هستند. تمامی اعضای این خوشه دارای نظام اقتصادی آزاد و سرمایه داری اند. مشابهت نظام‌های اقتصادی این دولتها شرایط را برای تصمیم‌گیری برای همگرایی اقتصادی تسهیل می‌کنند. زیرا آنها دارای نظام اقتصادی یکسان با قوانین و مقررات مشابه هستند. اگر نظام‌های اقتصادی آنها مشابهتی باهم نداشتند و هر یک دارای نظام اقتصادی مختلف چون سوسیالیستی، مختلط و سرمایه داری و اقتصاد آزاد بودند، همخوانی از بین می‌رفت و در نتیجه واکنش نظامها به فرایند همگرایی اقتصادی متفاوت می‌شد.

منابع طبیعی: از حیث منابع طبیعی و ذخایر نفت و گاز در اقتصاد خاورمیانه شمالی تفاوت قابل ملاحظه‌ای وجود دارد. ایران و عراق بیش از نیمی از تمامی ذخایر نفتی خلیج فارس را دارا می‌باشند. در حالی که منابع نفتی در دیگر کشورها به طور قابل ملاحظه‌ای پایین است. افغانستان و پاکستان و ترکیه با محدودیت منابع طبیعی روبه‌رو است. بررسی ذخایر نفت و گاز بر حسب درآمد سرانه به وضوح اختلافات را نشان می‌دهد. بنابراین تفاوتها از حیث برخورداری از منابع طبیعی (نفت و گاز) در محیط جغرافیایی این خوشه محرز است.

با این وجود «انرژی» یکی از زمینه‌های است که اعضای خاورمیانه شمالی می‌توانند با هم همکاری کنند. بنابراین اعضای شورای این حوزه می‌توانند نیازهای یکدیگر را بر طرف کنند. از حیث سایر منابع طبیعی اعضا تقریباً شرایط یکسانی وجود دارد. زیرا در میان این کشورها ذخایر شناخته شده‌ای از قبیل مس، سنگ معدن، آهن، سرب، روی، اورانیوم، سولفات قلیایی و آلومینیم می‌باشد. ترکیه از زمان پیمان ۱۹۵۵ با ایران و عراق بر انتقال نفت و انرژی به آن کشور تأکید کرده

است. ایران و عراق نیز دغدغه بلند مدتی برای تنوع بخشیدن به ظرفیت‌های صدور نفت خود داشته‌اند.

اقتصاد مکمل و اقتصاد رقیب: ایجاد اقتصاد مکمل به معنای اصلاحات در ساختار اقتصادی و اجازه دادن به بخش خصوصی برای نقش آفرینی در چشم انداز اقتصادی است. همچنین مستلزم تعدیل در سیاستها و قوانین دولت برای اینکه بتواند به آزادکردن بخش های هدف اقتصادی کمک کند و انگیزههایی را برای سرمایه‌گذاران خارجی که مورد نیز اقتصاد می‌باشد، ایجاد کند (Shediac et al, 2011:14). صاحب نظران بر این باورند که کشورهای در حال توسعه معمولاً بجای آنکه اقتصادهای مکمل داشته باشند، اقتصادهای رقیب دارند. و این امر به واگرایی آنها می‌انجامد (مستقیمی و قوام ملکی، ۱۳۸۷: ۱۳۵). اقتصادهای کشورهای خاورمیانه شمالی بر عکس سایر حوزه‌های خاورمیانه، رقیب یکدیگر نیستند. جدول فوق که حجم مبادلات تجاری این کشورها را نشان می‌دهد نشان از اقتصاد مکمل آنها دارد. با تحولات جدید در عراق و افغانستان مراکز اصلی صنعتی و تولیدی جدیدی تأسیس شده و مسیرهای اتصالی با مراکز پنج کشور بوجود آمده است. استان‌های غربی ایران به ویژه کرمانشاه، استان‌های جنوبی و شرقی ترکیه نقاط اتصال سه کشور ایران، ترکیه و عراق‌اند. در شرق نیز استان سیستان و بلوچستان، کرمان و استان خراسان جنوبی، رضوی و شمالی نقش مزبور را در اتصال ایران و ترکیه به افغانستان و پاکستان بازی می‌کنند. در مجموع خاورمیانه شمالی با رشد اقتصادی بالا، بازارهای وسیع و رو به گسترش و منابع طبیعی غنی، پتانسیل بالایی را برای تبدیل شدن به یک قطب اقتصادی منطقه‌ای دارد. اما موفقیت در این مسیر بستگی تام به گسترش همکاری و همگرایی در بین کشورهای منطقه یعنی حرکت در جهت ایجاد سامانه اقتصادی درون منطقه‌ای دارد. به نظر می‌رسد به لحاظ ژئوپلیتیکی، خوشه شمالی خاورمیانه از دیگر حوزه های خاورمیانه بیشتر به بلوغ رسیده است. بنابراین قبل از آنکه بتواند بعنوان یک نیروی ژئوپلیتیکی یکپارچه به برابری با دیگر مناطق دست یابد، باید چارچوب سیاسی، اقتصادی و نظامی منطقه

ای قوی تری را ایجاد کند. از آنجا که برخی کشورهای آن در حال حاضر فاقد شکل ساختاری از مشارکت توسعه یافته در تشکیلاتی منطقه‌ای هستند، به چارچوبی نیاز است تا بدان وسیله کشورهای قویتر منطقه بتوانند رهبری تلاش‌ها را برای کاهش نابرابری اقتصادی در سطح منطقه بدست گیرند. ایران و ترکیه مانند گذشته می‌توانند این نقش را ایفا کنند. این دو کشور بیشترین تجارت درون منطقه-ای را با این کشورها و با یکدیگر (به استثنای امارات متحده عربی) دارند. بدین منظور باید شروع به ساختن مجموعه‌ای از نهادهای اقتصادی و سیاسی کرد، تا اتحاد ژئوپلیتیکی خود را از طریق اصل تکمیل^۱ (تکمیل کردن یکدیگر در رفع نیازها) ایجاد کنند (کوهن، ۱۳۸۸: ۳۴۷). یقیناً تجارت منطقه‌ای و دیگر توافقات اقتصادی می‌تواند کمکی به تقویت اتحاد منطقه‌ای باشد.

نتیجه‌گیری

نظم در حال ظهور منطقه‌ای در خاورمیانه، فرصت‌ها و تهدیدات ژئوپلیتیکی تازه‌ای ایجاد کرده است. به نحوی که مرزبندی‌های آن در حال تغییر است. در بستر واقعیات جدیدی که در شرق مدیترانه، افغانستان و عراق در حال انجام است این نتیجه بدست می‌آید که مرزبندی‌های سنتی در بین حوزه‌های خاورمیانه در قالب الگوهای سنتی منطقه‌گرایی مستلزم تغییرات بنیادین است. تحولات امروزین در سیستم بین‌الملل و سازه‌های تابعه آن، برعکس الگوهای نظری فوق، سیستم ارتباط محور را جایگزین سیستم جغرافیا محور کرده است. بنابراین نقش قدرت خارجی در تعریف مناطق و تحمیل شکل بندی منطقه‌ای یکسان بر سیستم بین‌المللی کاهش می‌یابد و مناطق بیشتر از منظر درونی تعریف خواهند شد. به عبارتی سایر واحدها نیز توان تعریف مناطق را خواهند داشت.

در همین راستا است که شبکه منطقه‌ای، جایگزین مفاهیم کلاسیک منطقه شده است. بدینسان شبکه منطقه‌ای خود متشکل از خوشه‌های متمایز می‌باشد. برای نمونه

^۱ Complementarity Economic

خاورمیانه به عنوان یک شبکه منطقه‌ای از خوشه‌های متمایزی تشکیل شده که نوع رابطه این سازه‌ها، گونه بندی خاصی به آن می‌بخشد. تحولات فوق در سازه‌های سیستم‌های منطقه‌ای باعث شده است که خوشه خاورمیانه شمالی بعنوان خوشه ای جدید با حلقه هایی مانند ترکیه، ایران، پاکستان، افغانستان و عراق پتانسیل زیادی برای قدرت‌یابی در حوزه خاورمیانه در مقایسه با سایر خوشه‌ها داشته باشند. تحولات جدید در افغانستان و عراق، نزدیکی جغرافیایی، کاهش نقش قدرت خارجی، ارتباطات درون خوشه‌ای امنیتی مانند بنیادگرایی اسلامی، بحران قومی، مهاجرت و تلاقی آنها با مرزهای این کشورها، ارتباطات درون خوشه‌ای تاریخی، فرهنگی، قومی و زبانی که هویت ترکیبی و درهم آمیخته‌ای از این کشورها بدست داده است، پیمانهای مشترک حقوقی در دو‌یست سال اخیر مانند قرارداد سعدآباد، بغداد، سازمان عمران منطقه‌ای، اکو و مهمتر از همه اصل تکمیلیت در اقتصاد منطقه‌ای که پیش درآمد همگرایی در یک منطقه است با تاکید بر چگالی تجارت درون منطقه‌ای، فرصت بازانديشی مرزبنديهای سنتی در خاورمیانه در این خوشه و تطابق آن با تحولات جدید را فراهم کرده است.

تحولات درونی این کشورها نیز مانند ثبات سیاسی که پدیده نادر در خاورمیانه است، شکل نوسازی درونی آنها، نظام سیاسی با شکل جمهوری در بین این کشورها و روند جدید گذار به دموکراسی اجازه داده که این واحدها توان تعریف رابطه خود را از منظر درونی نیز داشته باشند. این حوزه ضمن برخورداری از دینامیک درونی خاص، از قطب‌ها و محورهایی برخوردار است که بیشترین جریان ارتباطی شبکه خاورمیانه از درون آن می‌گذرد. واحدهای آن به خوبی به هم پیوند خورده و منابع بیشتری را از پیوندهای شبکه ای نصیب خود کرده‌اند.

این امر باعث خواهد شد تا با محدودیت‌ها و فرصت‌های مشابهی نیز مواجه گردند که در نهایت الگوهای رفتاری مشابه در آنها بوجود آمده است. پنج کشور این حوزه خاورمیانه که خوشه جدید خاورمیانه شمالی را شکل می‌دهند نزدیک به سی درصد از کل تجارت خاورمیانه با جهان را به خود اختصاص داده‌اند. بیشترین

تجارت درون منطقه‌ای را سه کشور مهم این حوزه ایران، ترکیه و عراق با خاورمیانه دارند و شدت تجارت درون خوشه‌ای نیز بین این پنج کشور بالاست. هرکدام از این کشورها در بین پنج شریک صادراتی یا وارداتی یکدیگر قرار دارند. تاریخ یکصد ساله نیز نشان از رفتارهای مشابه در روابط خارجی آنها دارد. تنها حلقه واگرا عراق بود که نیم قرن در مناقشه با همسایگان به سر برد. هرچند تاریخ نیم قرن نخست قرن بیستم آن کشور، حکایت از پیوند شدید با پنج کشور مزبور دارد اما رسوبات جنگ سرد و ایدئولوژی رادیکال آن، عراق را از مسیر طبیعی‌اش خارج کرد. عراق امروز، در حال بازگشت به مسیر طبیعی خود است و با ثبات پذیری افغانستان در حال شکل دادن به نوعی همکاری جدید با همسایگان خود در جبهه شمالی خاورمیانه هستند. عراق هرچند عرب است اما پیوند آن با این سوی خاورمیانه بیشتر از اعراب می‌باشد. سیاست خارجی کنونی آن نیز این ادعا را تأیید می‌کند.

به هر حال مقاله فوق سعی کرد ادعای خود در خصوص شکل‌گیری سازه جدید در منطقه خاورمیانه را از زاویه نگرش شبکه‌ای و ترسیم متغیرهای درونی و درون خوشه‌ای آن در مسیر سامانه منطقه‌ای اثبات نماید. امید است بتوان در آینده رابطه این خوشه با سایر حوزه‌های خاورمیانه و سایر شبکه‌های منطقه‌ای به بحث گذاشت. در پایان پیشنهاداتی برای حوزه سیاست‌گذاری دیپلماسی کشور ارائه می‌گردد: تحکیم ثبات و امنیت دسته‌جمعی در منطقه خاورمیانه با وجود ماهیت این منطقه بعنوان شبکه فاقد معیار در حال حاضر ممکن نیست. بنابراین باید به تقویت گروه‌بندی‌های درونی آن پرداخت. این الگوی نظری و عملیاتی کردن آن در خاورمیانه ابزارهای لازم را جهت رفتن به این سو فراهم می‌کند. تاکنون در خاورمیانه بیشتر بر حوزه خلیج فارس به علت نقش ویژه آن در ساختار اقتصادی و انرژی بین‌المللی تأکید شده است. دیپلماسی ایران نیز بویژه بعد از انقلاب به این سمت سیر کرده است و حتی اصرار زیاد برای ماندن در این حوزه دارد. درحالی‌که پیوندهای اقتصادی، هویتی و امنیتی بیشتری با کشورهای حوزه شمالی دارد. پیوندی که در این پژوهش با تکیه بر شواهد عینی، حقوقی و آماری نشان داده شد. بنابراین

بهرتر است حوزه دیپلماسی کشور به تجدیدنظر در رویکردهای خود پردازد. در حوزه شمالی خاورمیانه، ایران و ترکیه از قطبیت درون خوشه ای برخوردار هستند. بنابراین حوزه مانور ایران در این خوشه بیشتر از سایر خوشه‌های خاورمیانه است. بهتر است ایران نقشه راهی برای این حوزه ترسیم کند. ایران از این طریق می‌تواند قدرت بهره‌گیری از منابع خود را افزایش دهد. بنابراین باید نیازهای امنیتی خود را با نیازهای امنیتی ترکیه، عراق، پاکستان و افغانستان گره بزند و ارتباطات اقتصادی را به نحوی گسترش دهد که منجر به وابستگی امنیتی شود. تقویت خوشه خاورمیانه شمالی به حفظ ثبات و امنیت و حتی توسعه در سایر خوشه‌ها نیز می‌انجامد. چون ساختار شبکه‌ای آن می‌تواند کارایی در توزیع اطلاعات و منابع را سبب شود و از رشد تهدیدات جلوگیری بعمل آورد. شاید بتوان خاورمیانه را از این طریق سیمایی دگر بخشید.

یادداشت‌ها:

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود:

کریمی، ملیحه (۱۳۹۱) مدل ژئواکونومیک امنیت در شبکه‌های منطقه‌ای سیستم جهانی نوین: مطالعه موردی خاورمیانه، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز

صالحی فر، مریم (۱۳۹۲) تاثیر چرخه قدرت در سیستم‌های پیچیده و آشوب بر مدل دیپلماسی منطقه‌ای (مطالعه موردی: دیپلماسی منطقه‌ای در خاورمیانه) پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز

پورجم، بهاره (۱۳۹۲) تأثیر مسابقه تسلیحاتی بر نظم‌های منطقه‌ای (مطالعه موردی: مسابقه تسلیحاتی و نظم منطقه‌ای خاورمیانه) پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز

امرابی، منظر (۱۳۹۲)، بنیان های نظری سیاست گذاری خارجی منطقه ای در روابط بین الملل: مطالعه موردی جمهوری اسلامی ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز

کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (ظهور جامعه شبکه ای)، ترجمه احمد علیقلیان و دیگران، طرح نو.

منابع

الف- فارسی

احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸)، سیاست خارجی ایران دوران سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهرا پوستین چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

افضلی رسول و مجید حسینی (بهار ۱۳۸۷)، بررسی ژئوپلیتیک ترکیه و اثر آن بر ایران، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ۴، شماره اول، صص ۱۷۶-۱۵۱.

پیمان سعدآباد (۱۳۱۶).

تویسرکانی، مجتبی (پاییز ۱۳۸۸)، تحلیلی بر قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی در مقایسه با خاورمیانه، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۷، ص ۲۱-۵۶.

حاجی یوسفی، محمد (۱۳۸۷)، سیاست خارجی ایران در پرتو تحولات منطقه ای (۲۰۰۰-۱۹۹۱)، تهران: وزارت امور خارجه.

حافظیان، محمد حسین (۱۳۸۸)، دولت، نخبگان و توسعه در خاورمیانه، تهران: دانشگاه آزاد.

حکمی، ا (۱۳۵۷)، روابط اقتصادی ایران و افغانستان بعد از جنگ جهانی دوم، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی.

طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران: وزارت امور خارجه.

عباسی، ابراهیم و مجید رنجبردار (پاییز ۱۳۹۰)، کمک های مالی ایران به افغانستان، فصلنامه روابط خارجی، سال ۳، شماره ۳، ص ۹۴-۵۷.

علی آبادی، (۱۳۸۲)، افغانستان، تهران: وزارت امور خارجه.

شکری، محسن (۱۳۹۲)، امکان سنجی شکل گیری منطقه گرایی اقتصادی ناشی از فرایند جهانی شدن اقتصاد در شورای همکاری خلیج فارس، پایان نامه کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای، دانشگاه شیراز.



فصلنامه علمی پژوهشی
سیاست جهانی،
دوره سوم، شماره اول،
بهار ۱۳۹۳

فولر، گراهام (۱۳۷۷)، قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز
قاسمی، فرهاد (۱۳۹۰)، نظریات روابط بین الملل و مطالعات منطقه ای، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
قاسمی، فرهاد (۱۳۸۹)، مدل ژئوپلیتیکی امنیت منطقه ای: مطالعه موردی خاورمیانه، فصلنامه
ژئوپلیتیک، شماره ۱۸.

قهرمان پور، رحمان (۱۳۸۳). پارادوکس های پیش روی امریکا در عراق، فصلنامه مطالعات دفاعی
امنیتی، شماره ۴۰

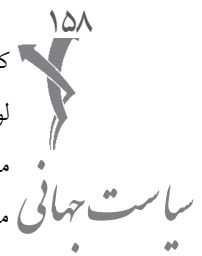
کریمی، ملیحه (۱۳۹۱)، مدل ژئوپلیتیکی امنیت در شبکه منطقه ای نظام جهانی: مطالعه موردی
خاورمیانه، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز، دانشکده حقوق و علوم سیاسی
کوهن، سائول (۱۳۸۸)، ژئوپلیتیک نظام جهانی، ترجمه عباس کاردان، تهران: موسسه ابرار معاصر.
لوئیس، برنارد (۱۳۸۱)، تاریخ دوهزارساله خاورمیانه، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نی.
مجته‌زاده، پیروز (۱۳۸۹)، ایده های ژئوپلیتیک و واقعیت ایرانی، تهران: نشر نی.

مستقیمی بهرام، قوام ملکی حمید رضا (تابستان و پاییز ۱۳۸۷)، امکان سنجی شکل گیری سامانه
منطقه ای اکو، مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات بین المللی دانشکده حقوق و علوم
سیاسی دانشگاه تهران، سال اول، شماره دوم.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۴)، تاریخ روابط خارجی ایران از صفویه تا پایان جنگ جهانی
دوم، تهران: نشر پیکان.

ب- انگلیسی

- Afghanistan's Ministry Finance Report (2008). Documents of Economic Aids.[Persian].
- Alizadeh, E and Pishgahi, Fard, Z. (2010) ." The Position of Environmental Threats in Creating Different Models of Regional Integration", Int. J. Environ. Res., 4(3).
- Çarkoğ lu, Ali, Eder Mine, and Kiriğ ci ,Kemal.(1998) " **The Political Economy of Regional Cooperation in the Middle East**", London and New York.
- Cordesman .A.H, Khazi.S (2014). Iraq in Crisis, London. CSIS.
- Doak, Jeo& Nikos Karadimitriou(2007). Development, Complexity & Network: A Framework for Research, **Urban Studies**, Vol 44. no 2, pp 209-229.
- Dalton. M & Bensahel .N (2012). Revitaizing the Partnership of the United States & Iraq: a year after Withdrawal. Policy Brife , **Sena. Org or center for Amrican Security**: pp 9-11.
- Dicken&ets (2001). Chains & Networks & Scales: towards relational framework for analyzing the global economy, **Global network**, 1, 2,pp89-112.



خاورمیانه شمالی:
سازه ای جدید برای
همکاری در شبکه
منطقه ای خاورمیانه

- Ehteshami, A (2004). Iran's International Posture after the Fall of Baghdad, **Middle East Journal**, vol 58, no 2, pp: 179-194.
- Krokowska, katarzyna. (2010)."Coopration among adversaries: regionalism in the Middle East ", Center internationasl de formation europeenne
- Lombaerde De, Philippe, Söderbaum, Fredrik, et al. (April 2009)."**The Problem of Comparison in Comparative Regionalism**", Miami Florida European Union Center, Jean Monnet Chair Staff, Published with the support of the EU Commission, Vol. 9 No. 7.
- Ramazani, k, R.(1966), **The foreign policy of Iran 1500-1941: A Developing Nation in World Affairs**(Charlottesville: University of Virginia
- Ramazani, k. R (1975). **Iran's foreign policy in Modernizing Nations, 1941-1973**(Charlottesville: University of Virginia, 1975.
- Shediac, Richard; Abouchakraet, Rabih ,et al.(2011). " Economic Diversification The Road to Sustainable Development", Booz & Company Inc
- Teunissen, JanJoost.(1998) "Regional Integreation and Multilateral Cooperation in the Global Economy" , Forum on Debt and Development, www.fondad.org.
- Wasserman, Stanley & Katherine Fasut (1994). **Social Network Analysis: Methods & Applications**, Cambridge University Press.
- Watts.D.J & Strogats (1998). Collective Dynamics of Small World Networks, **Nature**, 393,440-2.
- Wynne, Laura.(2011). " An Arab Union: Is regional economic cooperation the way forward for the oil states of the Middle East?" **Cross sections** | Volume IV.